

## دلالت‌های تربیت زمامدار در اندیشه حکیم ابونصر فارابی

حمیدرضا محمدی نجف آبادی<sup>۱</sup> | مهدی خزاعی گسک<sup>۲</sup>

۵۹

سال سی و یکم  
تابستان ۱۴۰۲

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:  
۱۴۰۰/۱۰/۰۵  
تاریخ پذیرش:  
۱۴۰۱/۰۱/۲۲  
صص: ۲۴۰-۲۰۵

شاپا چاپ: ۶۹۷۲-۲۲۵۱  
الکترونیکی: ۵۱۹۶-۲۶۴۵



DOR: 20.1001.1.22516972.1402.31.59.5.7

### چکیده

تأکیدات فراوان نسبت به زمامداری و نقش زمامداران در سعادت جامعه، چه در منابع دینی و چه در اندیشه‌های رهبران جمهوری اسلامی، نشان از ضرورت تدوین برنامه‌ای جامع برای تربیت زمامداران دارد که تدوین آن علاوه بر نیاز به مبانی مبتنی بر قرآن و سیره معصومین (علیهم‌السلام)، به استفاده از اندیشه‌های متفکران مسلمانی که در راستای کاربست مبانی اسلامی در اندیشه خود تلاش نموده‌اند؛ نیز محتاج است. در این میان اندیشه‌های فارابی به‌عنوان مؤسس فلسفه اسلامی حائز اهمیت ویژه‌ای است. به‌خصوص آنکه زمامدار و تربیت وی، به تبعیت از افلاطون، دغدغه اصلی فارابی نیز بوده است. براین اساس تلاش این پژوهش بر این خواهد بود که با استفاده از آثار و تألیفات فارابی مروری بر اندیشه‌های او در رابطه با تربیت زمامدار داشته باشد و به عبارت دقیق‌تر این پژوهش به دنبال پاسخی برای این سؤال است که «اندیشه فارابی چه دلالت‌هایی برای تربیت زمامداران دارد؟» این پژوهش برای پاسخ به این سؤال با استفاده از روش دلالت پژوهی به استخراج و تحلیل سهم‌پاری‌ها و سپس دلالت‌های مرتبط با تربیت زمامداران از اندیشه فارابی پرداخته و در نهایت تلاش کرده است این دلالت‌ها را در قالب یک نمودار مفهومی ارائه کند.

کلیدواژه‌ها: تربیت؛ تربیت زمامدار؛ کارگزار؛ فارابی؛ دلالت پژوهی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱. دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی دانشگاه امام صادق (علیه السلام)، پژوهشگر دانشگاه امام حسین (علیه السلام)، تهران، ایران

Hamidreza.hmn@gmail.com

۲. دکتری اندیشه سیاسی دانشگاه امام صادق (علیه السلام)، پژوهشگر دانشگاه امام حسین (علیه السلام)، تهران، ایران. ۳. دانشیار گروه فلسفه تعلیم و تربیت،

## مقدمه و بیان مسئله

در تعالیم اسلامی تأکید خاصی نسبت به زمامداران و مسئولان حکومت شده و برای زمامداران، نقش مهم و مؤثری در مسیر هدایت یا ضلالت مردم ترسیم گردیده است. اهمیت کارگزاران و تربیت ایشان را می‌توان در آیات قرآن کریم، مانند این آیه شریفه که می‌فرماید: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ»<sup>۱</sup> (الاسراء: ۷۱) و همچنین روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) جستجو کرد؛ روایاتی مانند این دو روایت از امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) که می‌فرماید «النَّاسُ بِأَمْرَائِهِمْ أَشْبَهُ مِنْهُمْ بِأَبَائِهِمْ»<sup>۲</sup> (ابن شعبه، ۱۳۸۲: ۳۵۴) و «لَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوَلَاءِ»<sup>۳</sup> (شریف الرضی، ۱۳۷۹: ۴۴۲) و به نقش زمامداران در صلاح جامعه و سعادت ایشان اشاره دارد.

همچنین می‌توان اهمیت و جایگاه تربیت زمامداران را در نسبت آن با تمدن‌سازی مورد توجه قرار داد، چنانچه در بیان رهبر معظم انقلاب یکی از عناصر و لوازم تمدن‌سازی، تربیت انسان است و مدیران و زمامداران نقش مهم و مؤثری در تمدن‌سازی به عهده دارند. (رهبر معظم انقلاب: ۱۳۷۹/۰۷/۱۴) این مهم در بیانیه گام دوم نیز مورد تأکید قرار گرفته و تحقق این گام، توسط کارگزاران جوان و شایسته امکان‌پذیر دانسته شده است. (رهبر معظم انقلاب، بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی)

این تأکیدات ضرورت تدوین برنامه‌ای جامع برای تربیت زمامداران را روشن می‌سازد که تدوین آن علاوه بر اینکه نیاز به مبانی محکم و استواری مبتنی بر قرآن کریم و سیره معصومین (علیهم‌السلام) دارد؛ به استفاده از اندیشه‌های متفکران مسلمانی که در راستای کاربست مبانی اسلامی در اندیشه خود، به خصوص در امر تربیت زمامداران سعی و تلاش نموده‌اند؛ نیز محتاج است. این اندیشه‌ها همچنین مملو از مسائل، پاسخ‌ها و تجربیاتی است که نه تنها می‌تواند پاسخگوی نیازهای امروز باشد؛ بلکه مهم‌تر از آن در شناخت و درک دقیق‌تر موضوع و ابعاد آن نیز نقش بسزایی دارند.

۱. در قیامت هر گروهی را به امام و رهبر آنها دعوت می‌کنیم.

۲. مردم به زمامداران و رهبران خود شبیه‌تر هستند تا به پدران خود.

۳. رعیت اصلاح نمی‌شود جز آن‌که زمامداران اصلاح گردند.

در میان اندیشمندان و متفکران مسلمان، فارابی (۲۵۷ - ۳۳۰ ه.ق؛ ۸۷۰ - ۹۸۱ م) به‌عنوان مؤسس فلسفه اسلامی و معلم ثانی (زاید، ۲۰۰۱ مرعشی، ۱۳۴۱: ۱۶)، از نقش و جایگاه ویژه‌ای برخوردار است؛ به‌خصوص آن که در اندیشه‌های فارابی به تبعیت از افلاطون، نقش زمامدار و تربیت او برای به‌سعادت رساندن جامعه بسیار پررنگ است و بر همین اساس فارابی نیز نظریه‌ای شبیه به نظریه فیلسوف‌شاهی افلاطون دارد که البته مبتنی بر مبانی اسلامی چیده شده است. فارابی اولین فیلسوف بزرگ اسلامی است (غالب، ۱۹۹۵: ۱۶) و اگرچه شاگرد افلاطون و ارسطو دانسته می‌شود و به‌خوبی اندیشه‌های ایشان را فهم و بازتقریر نموده است؛ اما مقلد فلسفه ایشان نیست و بر اساس مبانی اسلامی خود توانسته است میدع فلسفه اسلامی باشد. (میرزا محمدی، ۱۳۸۳: ۵۶) فارابی در تألیفات متعدد خود به موضوع تربیت زمامدار پرداخته است و در کتاب‌هایی چون فصول منتزعه، آراء اهل المدینه الفاضله، سیاست المدینه و تحصیل السعاده به‌طور خاص این موضوع را موردتوجه قرار داده است؛ لذا تلاش این پژوهش بر این خواهد بود که با استفاده از منابع فوق، مروری بر اندیشه‌های فارابی در رابطه با تربیت زمامداران داشته باشد و به عبارت دقیق‌تر این پژوهش به دنبال پاسخی برای این سؤال است که «اندیشه فارابی چه دلالت‌هایی برای تربیت زمامداران دارد؟»

## مبانی مفهومی و نظری

پیش از ورود به بحث، تبیین برخی واژگان به‌کارگرفته‌شده در عنوان پژوهش ضروری به نظر می‌رسد:

تربیت: این واژه از ریشه (ر ب و) به معنی نمو و زیادشدن است (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۳۹۹) و از این رو گفته می‌شود این واژه بیشتر به رشد و نمو جسمانی تأکید دارد و با معنی اصطلاحی آن که شامل تهذیب و تزکیه هم می‌شود متفاوت است. (باقری، ۱۳۹۰: ۵۳)

خسرو باقری در تعریف تربیت اسلامی از ریشه (ر ب و) بهره می‌گیرد و تربیت را «شناخت خدا به‌عنوان رب یگانه انسان و جهان و برگزیدن او به‌عنوان رب خویش و تن دادن به ربوبیت او و تن زدن از ربوبیت غیر» می‌داند. (باقری، ۱۳۹۰: ۶۱) این تعریف جداکردن قید اسلامی از تربیت و اضافه کردن زمامداران را کمی سخت می‌کند.

کتاب فلسفه تعلیم و تربیت، تربیت را با توجه به همان ریشه (ر ب و) معادل پرورش در فارسی و خاص گیاه، حیوان و انسان می‌داند و از این رو تولیدات صنعتگران را از دایره تربیت خارج می‌کند. تاکید بر گیاه، حیوان و انسان از این جهت صورت گرفته است که تربیت و پرورش نوعی شکوفاسازی استعدادهای نهفته و به فعلیت رساندن آنهاست، در حالی که موجودات بی‌جان حداقل در فهم عرفی فاقد چنین استعدادی هستند. این کتاب همچنین تاکید می‌کند که تربیت انسان فرایندی پیچیده است که نهایتاً به اختیار فرد منتهی می‌شود و این خود فرد است که تصمیم می‌گیرد فعلی را انجام بدهد یا خیر. (گروه نویسندگان، ۱۳۹۴: ۲۵-۲۶)

تعریف فوق شامل سه عنصر اصلی می‌شود: ۱- ویژه جانداران ۲- شکوفاسازی استعدادهای درونی ۳- مختار بودن مربی در پذیرش یا عدم پذیرش تربیت. این تعریف با مفهومی که این پژوهش از تربیت مدنظر دارد، تقریباً مطابق است با این تفاوت که در پژوهش حاضر بر خلاف عنصر اول تعریف بالا، با توجه به اضافه شدن قید زمامدار پس از واژه تربیت، تربیت خاص انسان‌ها در نظر گرفته شده است.

زمامدار: این واژه را به معنای سیاستمدار، پیشوا (معین: ذیل مدخل زمامدار) و کسی که زمام امور کشور را در دست دارد (عمید: ذیل مدخل زمامدار) دانسته‌اند. در پژوهش حاضر با توجه به اندیشه فارابی زمامدار رئیس مدینه و جانشینان او و کسانی که از سوی او به رتق و فتق امور حکومت می‌پردازند، خواهند بود.

با توجه به تعاریف بالا، در مجموع می‌توان مقصود از تربیت زمامدار را پرورش و شکوفاسازی استعدادهای نهفته افراد، با اراده خودشان، برای در دست گرفتن مناصب عالی حکومتی دانست.

### پیشینه پژوهش

در رابطه با موضوع این پژوهش تا کنون هیچ پژوهش مستقیمی در قالب‌های مختلف اعم از کتاب، مقاله و یا پایان‌نامه صورت نپذیرفته است؛ لکن برخی پژوهش‌ها بخشی از این موضوع را پوشش داده‌اند و برخی پژوهش‌های دیگر ارتباط غیرمستقیم با پژوهش حاضر دارند که در ادامه به مرور اجمالی آن‌ها خواهیم پرداخت.

بررسی ویژگی های زمامدار و رئیس مدینه در اندیشه فارابی از موضوعاتی است که در برخی مقالات مورد توجه قرار گرفته است. مقاله «مقایسه ویژگی های شاه در شاهنامه فردوسی با رئیس مدینه فاضله فارابی» نوشته صادقلی و رویانی (۱۳۷۹)، ویژگی شاهان باستانی ایران را به عنوان الگوی قابل توجه و مدنظر فردوسی با ویژگی های رئیس اول فارابی مقایسه کرده و وجوه اشتراک و افتراق آن ها را معین نموده است. فدایی و اکبریان (۱۳۹۸) نیز در پژوهشی با عنوان «مبانی فلسفی فارابی در شکل دهی به نظریه رئیس اول مدینه» مبانی ۶ گانه فطرت اجتماعی انسان، نظریه نفوس، مفهوم سعادت، جایگاه عقل فعال، اختیار و دین در سعادت انسان را نسبت به نظریه رئیس اول فارابی مورد بررسی قرار داده اند و در نهایت نتیجه گرفته اند که مبانی فوق نشان دهنده غیر تقلیدی بودن نظریه فارابی است. اکبریان (۱۳۸۶) همچنین در مقاله «مقایسه میان نظر ملاصدرا و فارابی درباره رئیس اول مدینه» در مقایسه نگاه فارابی و ملاصدرا این گونه نتیجه می گیرد که ملاصدرا در تبیین رئیس اول مدینه، نظر به اندیشه فارابی داشته و در مواردی عین عبارات وی را تکرار کرده است؛ اما نگرش فلسفی جامع و خاص او سبب شده تا ویژگی های دیگری چون شایستگی مقام خلافت الهی، و جامعیت در نشأت سه گانه عقلی، نفسی و حسی نیز به آن بیفزاید. بابازاده جودی، پولادی و صالحی (۱۳۹۷) نیز در مقاله «زمامدار آرمانی در اندیشه سیاسی فارابی» ضمن بررسی مبانی فارابی و بر شمردن ویژگی های حاکم و حکومت آرمانی فارابی معتقد است حاکم آرمانی موردنظر فارابی، بیشتر یادآور انسان آرمانی و کامل است. از دیدگاه فارابی، زمامدار آرمانی کسی است که ویژگی های شاه آرمانی ایرانی، فیلسوف افلاطونی، پیامبر اسلامی و امام شیعی را در خود جمع کرده باشد و چنین انسانی متصل به منبع فیض الهی است و با ارتباط با عقل فعال وحی دریافت می کند. همچنین حسینی (۱۳۸۸) در پژوهشی تحت عنوان «جلوه نبوت، امامت، و ولایت فقیه در رؤسای مدینه فاضله فارابی» در نهایت نسبت نبوت، امامت و ولایت فقیه را این گونه تبیین می کند که هدف اصلی فلسفه سیاسی فارابی کسب سعادت از مسیر شریعت پیامبر است. پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله)، رؤسای مماثل (ائمہ علیهم السلام) و سپس، رئیس سنت (ولایت فقیه) جانشین می شود و رئیس مدینه فاضله خواهد بود.

علاوه بر ویژگی های زمامدار در اندیشه فارابی پژوهش های دیگری نیز مرتبط با زمامداری در اندیشه فارابی صورت گرفته است؛ از جمله بحرانی (۱۳۹۵) در مقاله «سلسله مراتب استخدام و

استعداد در مدینه (در فلسفه سیاسی فارابی)» با تأکید بر رابطه دوستی بین اهل مدینه فاضله، سلسله مراتب استخدام در مدینه را مقوم این رابطه و موجب تعاون می‌داند و در مقابل معتقد است بر اساس اندیشه فارابی، استخدام در مدن غیر فاضله سست کننده این رابطه است. بحرانی و شکوری (۱۳۷۸) در پژوهش دیگری با عنوان «بررسی زبانی نسبت دوستی و ریاست در اندیشه سیاسی فارابی» معتقد اند که بر اساس اندیشه فارابی میان ریاست و محبت نسبت مستقیم و ارگانیک برقرار است و ریاست مدینه فاضله وقتی کارآمد و موفق خواهد بود که در بین اتباع، اعضاء و طبقات مدینه رابطه دوستی حاکم باشد؛ لذا رابطه دوستی رابطه ای دوطرفه میان رئیس و اتباع خواهد بود. پژوهش «مطالعه تطبیقی نظریه ولایت فقیه و اندیشه سیاسی فارابی» نوشته جوان پور هروی و اکبری بیرق (۱۳۸۹) نیز درصدد است با بررسی تطبیقی میان آرای فقهای شیعه درباره مقوله حکومت و اداره جامعه مسلمین در دوره غیبت و فلسفه سیاسی فارابی، نشان دهد که نظریه آن حکیم با تئوری ولایت فقیه تفاوت چندانی ندارد و این نظریه، نه فقط مبانی قابل قبول نقلی دارد، بلکه از پایه‌هایی عقلانی و فلسفی نیز برخوردار است. در مقاله «نظریه ابداعی فارابی در تربیت سیاسی و اهمیت آن در عصر حاضر» نوشته ایمانی و سروش (۱۳۸۸) نیز گرچه به اهداف، اصول و روش‌های تربیت سیاسی از منظر فارابی پرداخته شده است؛ لکن مخاطب تربیت سیاسی در این مقاله جامعه بوده و چندان زمامداران را در بر نمی‌گیرد. به عبارت دیگر در این پژوهش رئیس مدینه خود مربی است و نه متربی.

چنانچه مشاهده شد گرچه در پژوهش‌های فوق به تربیت سیاسی و یا زمامدار مدینه فاضله پرداخته شده است؛ لکن غالباً ویژگی‌های رئیس اول تبیین گردیده است و هیچ یک از این پژوهش‌ها مستقیماً به تربیت زمامدار در سیره فارابی نپرداخته است.

البته لازم به ذکر است که در رابطه با موضوعاتی از قبیل «اندیشه سیاسی فارابی» و یا «تربیت در اندیشه فارابی» پژوهش‌های فراوانی صورت پذیرفته که ذکر عناوین آن‌ها در این مقاله نمی‌گنجد. پژوهش‌هایی که به مطالعه «اندیشه سیاسی فارابی» پرداخته‌اند غالباً ساختار نظام سیاسی مدنظر فارابی را مورد مطالعه قرار داده‌اند و در پژوهش‌های مرتبط با «تربیت در اندیشه فارابی» موضوعات اخلاقی و پرورش و تربیت افراد جامعه هدف اصلی پژوهش قرار گرفته است.

غالب این پژوهش‌ها در هر دودسته فوق ارتباط مستقیمی با پژوهش حاضر ندارند. این پژوهش‌ها گرچه ممکن است به اقتضای موضوع خود در مواردی مختصراً به مباحث تربیتی فارابی و به خصوص چگونگی تربیت فیلسوف شاه از منظر او نیز اشاره نموده باشند؛ لکن هیچ یک از آن‌ها به صورت مستقیم و نظام‌مند و باهدف فهم الگوی فارابی برای تربیت زمامدار، این موضوع را مدنظر قرار نداده و بسیار محدود و جزئی بدان پرداخته‌اند.

### روش‌شناسی تحقیق

این پژوهش برای گردآوری داده‌ها از مطالعات اسنادی و کتابخانه‌ای بهره برده است و تحلیل و استنتاج از داده‌ها در این پژوهش با استفاده از روش «دلالیت پژوهی» صورت پذیرفته است. این روش در مواردی که پژوهشگران قصد دارند از سایر رشته‌ها، فلسفه‌های مختلف، از یک چارچوب، از یک نظریه، مدل و یا ایده ابتدایی مطرح در سایر رشته‌ها، رهنمودهایی استخراج کنند و آن را در حوزه تخصصی خود به کار گیرند، کاربرد می‌یابد. در این روش از رهنمودها و دلالت‌های دانش یا نظریه مبدأ برای استفاده در دانش مقصد، استفاده می‌شود. این استخراج می‌تواند به صورت نظام‌مند و با الگوی تحلیلی از پیش تعیین شده باشد یا در فرآیند پژوهش این الگو تولید شود و یا تلفیقی از این دو صورت پذیرد. (دانایی فرد، ۱۳۹۵: ۴۷-۵۷)

در پژوهش حاضر اندیشه‌های فارابی به عنوان مبدأ؛ و مسئله تربیت زمامداران به عنوان مقصد دلالیت پژوهی در نظر گرفته شده است. به عبارت دیگر این پژوهش به دنبال استخراج رهنمودهایی از اندیشه‌های فارابی برای تربیت زمامداران به صورت غیر نظام‌مند خواهد بود.

براین اساس ابتدا سهم یاری‌ها و نکات کلیدی مرتبط در اندیشه فارابی مشخص شده و از آن‌ها دلالت‌ها و رهنمودهای مرتبط با تربیت زمامداران استخراج گردیده و سپس با توجه به دلالت‌ها و به صورت پسینی چارچوب بندی شده است. در نهایت نیز پس از نظم‌دهی دلالت‌ها، الگویی تحلیلی شکل گرفته است که در قالب نمودار در پایان پژوهش ارائه گردیده است.

امید است که این پژوهش و پژوهش‌های دیگری از این دست بتواند با استفاده از اندیشه‌های اسلامی، بخشی از مقدمات و مبانی نظری لازم را برای طراحی برنامه‌ای جامع به منظور تربیت زمامداران جمهوری اسلامی، فراهم سازد.

## سوال‌ها

### سؤال اصلی

اندیشه فارابی چه دلالت‌هایی در رابطه با تربیت زمامداران در بر دارد؟

### سؤال‌های فرعی

زمامدار و تربیت او در اندیشه فارابی چه جایگاه و ضرورتی دارد؟

هدف و محور اصلی اندیشه فارابی در رابطه با تربیت کارگزاران چیست؟

فارابی چه مراتبی را برای زمامداری بر جامعه قائل است؟

فارابی برای هر مرتبه چه اهدافی را مد نظر دارد؟

روش‌ها و مراحل تربیت زمامدار در اندیشه فارابی چیست؟

## یافته‌ها

با توجه به آنچه در روش‌شناسی پژوهش مورد بررسی قرار گرفت، در ادامه به ارائه خروجی چارچوب بندی شده دلالت‌ها و تبیین آن‌ها خواهیم پرداخت. لازم به ذکر است که جداول مربوط به سهم‌یاری‌ها و دلالت‌های مستخرج از آن‌ها به علت کثرت در متن نیامده است و به ذکر خروجی نظام‌مند دلالت‌ها، اشاره به برخی سهم‌یاری‌های مرتبط با آن و در نهایت ارائه نمودار مفهومی از اندیشه فارابی در رابطه با تربیت زمامداران، اکتفا گردیده است.

### دلالات‌های اندیشه فارابی در رابطه با جایگاه زمامدار و ضرورت تربیت آن

برای فارابی نیز چون بسیاری از اندیشمندان اسلامی «سعادت» به مفهوم هر دو جهانی آن جایگاهی ویژه دارد؛ چنانچه پس از او ابن‌سینا نیز سعادت را نوعی لذت و شادکامی، غیر از لذت مادی و ریاست امور دنیوی می‌داند. (نوئی، ۱۳۸۶: ۱۷۶) البته فارابی به‌عنوان اولین فیلسوف اسلامی به‌صورت خاص به مفهوم سعادت پرداخته است. فارابی به دنبال ایجاد مدینه فاضله است و اساساً هدف مدینه فاضله را دستیابی به سعادت حقیقی و در مقابل هدف مدینه جاهله را سعادت پنداری می‌داند. (مجیدی، ۱۳۹۲: ۱۰۸) مدینه فاضله در واقع الگوی مطلوب فارابی از جهات مختلف است و لذا رئیس مدینه فاضله، همان زمامدار مطلوب اوست.



فارابی در کتاب تحصیل السعاده خود به طور خاص به موضوع سعادت مدینه پرداخته است و مطلع این کتاب را این گونه آغاز می کند که:

«چهار چیز است که اگر برای هر تمدن یا مردمانی حاصل شود سعادت دنیوی و اخروی برای آنان حاصل می شود که عبارت اند از فضایل نظری، فضایل فکری، فضایل خلقی و صناعات عملی.» (فارابی، ۱۹۹۵ م: ۲۵)

از آنجا که داشتن این فضایل به خصوص فضایل نظری از ویژگی های زمامدار مطلوب فارابی است؛ لازم است مختصراً تفاوت فضایل نظری و فکری در اندیشه او را تبیین کنیم؛ منظور فارابی از فضایل نظری، قدرت جعل معقولات نظری است. فضایل نظری علوم نظری هستند که هدف نهایی آن ها شناخت موجودات است و از براهین یقینی مبتنی بر مقدمات یقینی به دست می آیند؛ (فارابی، ۱۹۹۵ م: ۲۶) لکن میدان احاطه علوم نظری تنها معقولاتی است که هیچ گاه تغییر نمی کنند؛ لذا وقتی این معقولات می خواهند متناسب با شرایط زمان و مکان و اعراض آن محقق گردند، به نیرو و فضیلت دیگری برای شناخت اعراض موجودات نیاز است که فارابی آن را فضایل فکریه می نامد. (فارابی، ۱۹۹۵ م: ۵۵) البته او در جاهای دیگر از دو دسته فضایل نظری و عملی و یا عقل نظری و عملی نیز یاد می کند که با دسته بندی چهارگانه فوق قابل تطابق به نظر می رسد. در واقع فارابی مفهوم سعادت را ترکیبی از نظر و عمل می داند و کمال در اندیشه او به عنوان ترکیبی از فلسفه و حکومت مطرح می شود. (گالستون، ۲۰۱۴ م: ۹۳)

به هر حال فارابی ملک و پادشاه را مسئول رساندن جامعه و مدینه فاضله به چنین سعادت می داند. پادشاه<sup>۱</sup> در حقیقت کسی است که هدف او از تدبیر و سامان بخشی به مدینه این است که خود و سایر اعضای مدینه را به سعادت حقیقی برساند و اساساً هدف پادشاهی در اندیشه فارابی سعادت است. (فارابی، ۱۳۶۴: ۴۷) از همین رو پادشاه باید راه رسیدن امت ها به سعادت را بداند (فارابی، ۱۹۹۵ م: ۷۹-۷۸) و یکی از ویژگی های رئیس اول این است که نیرویی قوی و کامل دارد تا به وسیله آن افراد را در کاری که شایسته آن هستند، به کار گیرد و آنان را به سوی سعادت سوق دهد. (فارابی، ۱۹۹۶ م: ۸۸-۹۰)

۱. الملک

آنچه برای فارابی بسیار اهمیت دارد اصلاح جامعه و رساندن آن به سعادت است؛ لکن مسیر این اصلاح را، اصلاح زمامدار می‌داند و از اینجا به تربیت زمامدار و لزوم زمامدار شایسته می‌رسد. فارابی برای تصویرسازی جامعه از استعاره بدن انسان استفاده می‌کند و گرچه در مواردی رئیس اول مدینه را به عضو رئیس و کامل‌ترین عضو بدن یا قلب نیز تشبیه می‌کند که شکل‌گیری مدینه منوط به اوست؛ (فارابی، ۱۳۶۱: ۲۶۱-۲۶۰) اما در موارد بسیاری معتقد است که زمامدار در حکم طیب جامعه است و همان‌طور که بدن صحت و بیماری دارد، نفوس اهالی مدینه نیز سلامتی و بیماری دارد. فارابی می‌گوید:

«همان‌طور که صحت بدن در اعتدال مزاجش است؛ سلامتی شهر نیز در اعتدال اخلاق اهالی آن و بیماری شهر عدم اعتدال و تفاوت در اخلاق آن هاست؛ و چنانچه طیب کسی است که بدن را هرگاه از اعتدال خارج شود به اعتدال برمی‌گرداند و آن را حفظ می‌کند، اگر اخلاق اهل شهر نیز از اعتدال منحرف شود، کسی که ایشان را به اعتدال برگردانده و حفظشان می‌کند، مدیر شهر یا پادشاه خواهد بود.» (فارابی، ۱۳۶۴: ۲۴)

همان‌طور که طیب برای معالجه بدن باید اجزای آن را بشناسد، مدیر شهر و ملک هم برای معالجه نفس، باید نقایص و رذایل انسان‌ها، اینکه به واسطه کدام یک از هیئات نفسانی افعال خیر انجام می‌دهند، اینکه چگونه می‌توان رذایل را از مردم پاک کرد و اینکه چگونه می‌توان نفوس ایشان را حفظ نمود را بشناسد. (فارابی، ۱۳۶۴: ۲۶)

فارابی در تشبیه زمامدار به طیب نیز به سعادت بازمی‌گردد و می‌گوید کما اینکه طیب باید در تعیین دوا معتدل و معالجه بدن، سلامتی را نصب‌العین خود قرار دهد، کسی که می‌خواهد افعال معتدل را استخراج کند نیز باید رسیدن اهل مدینه به سعادت را نصب‌العین خود قرار دهد که چگونه این افعال را مقدر کند تا همه و تک‌تک اهل مدینه به سعادت برسند. (فارابی، ۱۳۶۴: ۴۷)

در مجموع در اندیشه فارابی چون هدف اصلی سعادت است و پادشاه عامل رساندن جامعه به سعادت، تربیت زمامدار اهمیت ویژه‌ای می‌یابد و لازم است پادشاه مدینه فاضله فارابی خود سعادتمندترین افراد این مدینه باشد؛ چراکه او سبب به سعادت رسیدن اهل شهر است (فارابی، ۱۳۶۴: ۴۷) و باید خود مسیر سعادت را پیموده باشد.

## دلالت‌های اندیشه فارابی در رابطه با حکمت و فلسفه به‌عنوان هدف اصلی تربیت زمامداران

برنامه ریزی برای تعلیم و تربیت برای دستیابی به اهدافی است که از آن‌ها به‌عنوان اهداف تعلیم و تربیت یاد می‌شود، این اهداف برخی در عرض یکدیگرند و برخی با یکدیگر رابطه طولی دارند؛ به این معنا که برخی اهداف مقدمه هدف‌های دیگر قرار می‌گیرند. (گروه نویسندگان، ۱۳۹۴: ۶۷) می‌توان گفت فارابی هدف اصلی برای تربیت زمامداران که دیگر اهداف مقدمه‌ای برای دستیابی به آن هستند را حکمت می‌داند. چنانچه گفته شد فارابی سعادت را در اکتساب فضایل نظری، فکری، خلقی و در نهایت صناعات عملی می‌داند؛ لکن انتظار شناخت نظری عمیق از همه مردم شهر را ندارد و لذا معتقد است که رئیس اول مدینه که خاص‌الخواص است باید به درک نظری عمیق دست یافته و سایر مردم شهر از او تقلید کنند. در نگاه او خواص کسانی هستند که در معلومات نظری خود به رأی مشترک مردم اکتفا نمی‌کنند و لذا هرکسی و هر صاحب‌صناعتی خود را خاص می‌داند، چراکه در موضوعی فراتر از آنچه عوام عمیق می‌شوند، تعمق کرده است. پس خاص کسی است که برتری‌ای در شهر داشته باشد و خاص‌الخواص همان رئیس اول است که در هیچ چیزی به آنچه رأی مشترک عوام است اکتفا نمی‌کند. به تعبیر بهتر تنها رئیس اول است که خاص است و بقیه همه عوام هستند، چراکه بقیه افرادی که در مدینه برتری دارند نیز، نفس خود را اقناع به خدمت رئیس اول کرده‌اند و آراء ایشان از سر تبعیت است نه از سر براهین عقلیه. (فارابی، ۱۹۹۵ م: ۸۵-۸۳) از همین روست که ابونصر معتقد است رئیس اول باید حکیم و فیلسوف تام باشد و قدرت جعل معقولات نظری را به‌واسطه ارتباط با عقل فعال داشته و بتواند آن را به‌صورت اقناعی به مردم انتقال دهد. (فارابی، ۱۳۶۱: ۲۷۰-۲۶۹) البته برتری رئیس اول و زمامدار مطلوب فارابی محدود به فضایل نظری نیست و او باید در همه فضایل از دیگران برتر باشد چراکه قرار است فضایل همه مردم را در راه اهداف خود به‌کارگیرد و لازمه این امر این است که خود در آن فضایل از دیگران برتر باشد؛ به‌عنوان مثال فضیلت شجاعت یک فرمانده لشکر باید به حدی برتر باشد که بتواند فضیلت شجاعت در همه نیروهای زیرمجموعه خود را برای مقابله با دشمن بکار گیرد. (فارابی، ۱۹۹۵ م: ۶۳-۶۵)

از همین روست که در اندیشه فارابی، ملوک، امام، قانون‌گذار و یا رئیس اول حتماً باید حکیم و فیلسوف کامل باشند و این امر شاید بیشتر از یک وجه هنجاری و بایدونباید، به یک واقعیت اشاره دارد. فارابی اساساً فیلسوف کامل را همان رئیس اول، قانون‌گذار، امام و ملوک می‌داند که هر یک از جهتی نام‌گذاری شده‌اند. از نظر او فیلسوف کامل کسی است که علاوه بر تسلط بر علوم، بتواند آن علوم را به کار بگیرد، اگر چنین نباشد، فلسفه او ناقص است و با تأمل روشن است که فیلسوف کامل همان رئیس اول است؛ چون از طرفی کسی که قدرتش برای تحقق عملی علوم نظری بیشتر باشد، فلسفه‌اش کامل‌تر است و از سوی دیگر رئیس اول کسی است که فضایل برایش حاصل شده است و سپس فضایل عملی را به صورت یقینی به دست آورده باشد و دارای قدرت ایجاد آن در میان امت‌ها باشد؛ چون کسی قادر به ایجاد این موارد نیست مگر با به کار بردن براهین یقینی و راه‌های اقناعی و تحلیلی؛ بنابراین نتیجه می‌گیریم که فیلسوف علی‌الاطلاق همان رئیس اول است. (فارابی، ۱۹۹۵: م: ۸۷)

قانون‌گذار نیز کسی است که باید شرایط بالفعل نمودن قوانین و حرکت به سوی سعادت را استنباط و استخراج کند و این امر ممکن نیست مگر آنکه قبل از آن به فلسفه دست پیدا کرده باشد. (فارابی، ۱۹۹۵: م: ۹۱) همچنین امام کسی است که دیگران برتری او را پذیرفته باشند و او پیشروی دیگران باشد و چنین برتری تنها با علوم نظری و فضایل فکری و ... که در فلسفه یافت می‌شود امکان‌پذیر است. (فارابی، ۱۹۹۵: م: ۹۳) فارابی ملوک را نیز همان فیلسوف می‌داند چراکه تحقق اقتدار ملوک ممکن نیست مگر با عظمت نیروی معرفت، فکر، فضیلت و صناعت؛ و در غیر این صورت قدرت او ناقص خواهد شد؛ پس ملوک علی‌الاطلاق نیز همان فیلسوف است. (فارابی، ۱۹۹۵: م: ۹۲)

تأکید فارابی بر فیلسوف بودن و ضرورت حکمت زمامدار، تا حدی است که معتقد است اگر در مدینه‌ای حکیم یافت نشود، گرچه کسی باشد که همه شرایط دیگر را داشته باشد، آن مدینه بدون پادشاه می‌ماند و زمانی نخواهد گذشت که آن مدینه تباه خواهد شد. (فارابی، ۱۳۶۱: ۲۷۷)

فارابی برای زمامدار مطلوب خود، هم از عبارت فیلسوف و هم از عبارت حکیم استفاده می‌کند؛ اندیشمندان حکمت را واژه‌ای اسلامی می‌دانند که اغلب با فلسفه یونانی به معنای تعقل در امور بنیادین هستی، تطابق می‌یابد؛ لکن تفاوت‌هایی نیز دارد؛ فلسفه بیشتر تعقل نظری است ولی

حکمت تعقلی است که در زندگی حکیم وارد شده و حکیم کسی است که به حکمتش عمل می‌کند. حکیم متعقلی است که با حق تعالی در ارتباط بوده و عمل او حکیمانه و دارای اتقان است. <sup>۱</sup> بر این اساس گرچه فارابی متأثر از نظریه فیلسوف‌های افلاطون است؛ اما تأکید او بر فضایل عملی رئیس اول در کنار فضایل نظری، ارتباط او با وحی و ... تا حدودی او را متمایز می‌سازد و شاید تعبیر «حکیم شاهی» برای عنوان نظریه او شایسته‌تر باشد.

البته به نظر می‌رسد فلسفه حقیقی مدنظر فارابی نیز شامل جنبه‌های عملی می‌شود و او چندان چنین تمایزی میان فلسفه و حکمت قائل نیست و شاید از همین رو بیشتر از عبارت فیلسوف تام و کامل در کنار حکیم استفاده می‌کند و فیلسوف کامل را شایسته دریافت وحی می‌داند. (فارابی، ۱۳۶۱: ۲۷۰-۲۶۹) فارابی اساساً فیلسوف بدون عمل را فیلسوف باطل برمی‌شمرد که تنها علوم نظری، بدون تحقق کمال نهایی آن، برایش حاصل می‌شود. فیلسوف باطل علوم نظری را فراگرفته ولی خود را به افعال فاضله و جمیله مشهور در ملت عادت نمی‌دهد و تابع هوا و شهوات خود است. (فارابی، ۱۹۹۵ م: ۹۵-۹۶) با این توضیح می‌توان فارابی را در جستجوی زمامداری حکیم دانست که نه تنها فضایل نظری را کسب کرده بلکه آن را در عمل نیز به کار بسته است.

### دلالت‌های اندیشه فارابی در رابطه با مراتب ریاست و زمامداری در جامعه

دسته بندی جامعه و طبقات آن و تعیین رؤسای هر طبقه نقش اساسی در تربیت زمامداران جامعه دارد؛ چرا که طراحی موقعیت‌های متناسب با زمامداری، مقدمه تعیین چگونگی تربیت افراد برای آن سمت هاست. علاوه بر این تعیین سلسله مراتب جامعه، چگونگی گزینش، روی کار آمدن و نحوه به کارگیری افراد برای مناصب حکومتی جامعه را نیز به عنوان یکی از ملزومات تربیت زمامداران نمایان می‌سازد.

فارابی معتقد است که مدینه فاضله پنج جزء دارد و به این ترتیب مردم را در پنج دسته تقسیم می‌کند: اول افاضل که حکماً و تعقل کنندگان و صاحب نظران در امور بزرگ هستند؛ دوم ذوو الالسنه و حاملان دین که خطبا، مبلغان، شعرا و ... هستند؛ سوم مقدرّون که شامل حسابداران، مهندسان، اطباء، منجمان و ... می‌شوند؛ چهارم مجاهدون که جنگجویان و ... می‌باشند و جزء پنجم مالیون هستند که مال کسب می‌کنند، مانند کشاورزان، فروشندگان و ... (فارابی، ۱۳۶۴: ۶۵) این

۱. رک: دینانی، ابراهیم، برنامه تلویزیونی معرفت، شبکه چهارم سیما، ۱۳۸۹/۱۰/۳

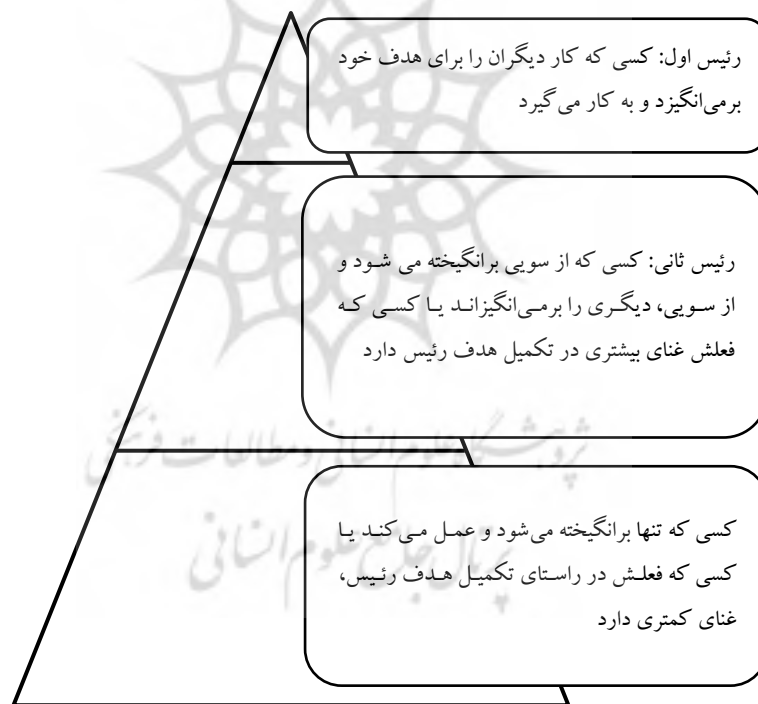
تقسیم‌بندی تقریباً عرضی است و این گروه‌ها نسبت به یکدیگر ریاستی ندارند، اما فارابی تلاش می‌کند با ارائه الگوهای جای رئیس و مرئوس را در هر یک از این دسته‌ها و اجزای آن‌ها مشخص کند و نشان دهد چه کسانی می‌توانند زمامداران جامعه باشند.

فارابی در مدینه فاضله به دنبال یک جامعه سلسله‌مراتبی و منظم است که در یک چنین هرمی هر طبقه رئیس طبقه پایین‌تر از خود است تا از یک سو برسد به قاعده هرم که فقط مرئوس و خدمتکار است و نباید هیچ‌گونه ریاستی به او سپرده شود (فارابی، ۱۳۶۴: ۶۸-۷۰) و از سوی دیگر رأس حرم است که فقط ریاست دارد و رئیس اول است. این هرم در هر صنعت و حرفه‌ای شکل می‌گیرد و رئیس اول باید در همه علوم و معارف برتر باشد تا بتواند بر همه ایشان ریاست مطلق کند. (فارابی، ۱۹۹۶ م: ۸۵-۸۸) به باور ابونصر اگر رئیس مدینه به این ترتیب جامعه را مرتب سازد، کفایت وقتی اراده‌ای می‌کند به مرتبه پایین‌تر از خود ابلاغ کند تا به همین منوال به مراتب پایین جامعه انتقال یابد و این‌گونه اجزاء جامعه مانند طبیعت به یکدیگر مرتبط می‌شود. (فارابی، ۱۹۹۶ م: ۹۴) فارابی برای طبقه‌بندی این جامعه تلاش می‌کند نشان دهد چه کسانی حق ریاست بر دیگران را دارند و از نوشته‌هایش چندین الگو برای برتری افراد جامعه نسبت به یکدیگر قابل استخراج است. در کتاب فصول منتزعه سه الگو ارائه شده است و از آنجا که الگوی اول و سوم او در این کتاب به هم نزدیک هستند ما آن‌ها را ترکیب کرده، در قالب یک الگو تبیین می‌نماییم. از مطالب او در کتاب سیاست المدنیّه نیز علاوه بر تأکید بر الگوی اول کتاب فصول منتزعه، یک الگوی دیگر قابل استخراج است؛ از این رو در مجموع سه الگوی زیر را می‌توان به عنوان الگوهای طبقه‌بندی جامعه از نظر فارابی تبیین نمود.

در الگوی اول که در جاهای دیگر نیز مورد اشاره و تأکید فارابی قرار گرفته است، معیار برتری افراد جامعه بر یکدیگر، استفاده از کار و فعل دیگری در راستای اهداف خود است؛ به عنوان مثال از میان سه نفر، کسی که دو نفر دیگر و یا غایت فعل آن دو را برای رسیدن به اهدافش به کار می‌گیرد، بر آن دو نفر دیگر ریاست دارد و از رتبه بالاتری برخوردار است. این قاعده می‌تواند میان دو نفر باقیمانده نیز برقرار باشد و یکی بر دیگری ریاست و برتری داشته باشد. (فارابی، ۱۳۶۴: ۶۸-۷۰) بر این اساس کسی که بتواند دیگری را به چیزی ارشاد کرده، برانگیزاند و در آن به کار گیرد،

رئیسش خواهد بود و کسی که اگر به او آموخته شود و مورد ارشاد قرار گیرد می‌تواند دیگری را در آنچه آموخته است به کارگیرد، چنین کسی از جهتی رئیس است و از جهت دیگر مرئوس و کسی که قدرت برانگیختن دیگری به کاری را ندارد و تنها قدرتش این است که کاری را که بدان ارشاد شده انجام دهد، تنها مرئوس است. در نگاه فارابی، اولی رئیس اول و دومی رئیس ثانی است<sup>۱</sup> و سومی هرگز رئیس نمی‌شود. (فارابی، ۱۹۹۶ م: ۸۷-۸۸)

اما اگر بر مبنای این قاعده تنها رئیس اول مشخص شد و بقیه از این جهت بر یکدیگر برتری نیافتند از میان نفرات باقی‌مانده کسی که فعلش برتری و غنای بیشتری در تکمیل اهداف رئیس دارد، به ترتیب مرتبه بالاتری از سایرین خواهد داشت. (فارابی، ۱۳۶۴: ۶۸-۷۰)



نمودار ۱. الگوی اول برتری و ریاست در اندیشه فارابی

۱. رئیس ثانی در زمان حضور رئیس اول ریاست دارد و با رئیس سنت که جانشین و جایگزین رئیس اول است و در مباحث بعدی بررسی خواهد شد، متفاوت است.

فارابی در الگوی دوم بر مبنای داشتن هدف، قدرت تخیل و تعقل اسباب و دستیابی به هدف، چهار مرتبه از مراتب افراد مدینه را ذکر می‌کند و اینجا نقش قوای نظری و فکری که پیش‌تر گفته شد بیشتر مشخص می‌شود. در این الگو کسی که غایت و هدف برایش مشخص است و می‌تواند آن را تخیل کرده و با قوه تفکر اسباب تحقق آن را فراهم ساخته و به هدف برسد در بالاترین مرتبه قرار می‌گیرد. در مرتبه بعدی کسی قرار می‌گیرد که غایت و هدف برایش مشخص است و می‌تواند آن را تخیل کند؛ لکن اندیشه و فکر کاملی که به وسیله آن همه اسباب رسیدن به غایت را فراهم سازد، ندارد؛ مگر اینکه مبدأ فکر برایش ترسیم شود و او به تبعیت از آن مابقی را استنباط کند. در مرتبه پایین‌تر فردی است که قدرت تخیل نیز ندارد و تنها اگر برایش هدف مشخص و سپس متخیل شود و مبدأ فکر نیز برایش مشخص شود، می‌تواند مابقی را بر مبنای آنچه برایش ترسیم شده تقلید کند و دیگران را نیز به کار گیرد. در نهایت در پایین‌ترین مرتبه کسی قرار می‌گیرد که نه غایت را تشخیص می‌دهد، نه قوه تخیل دارد و نه قوه تعقل و حتی اگر مبدأ فکر نیز برایش مشخص شود نمی‌تواند مابقی را به تقلید استنباط کند؛ لکن اگر به او گفته شود که باید چه عملی را انجام دهد تا به هدف برسد، آن را حفظ کرده و کاملاً انجام می‌دهد، حتی اگر نداند که عملش به چه غایتی منتهی می‌شود. چنین کسی هیچ ریاستی در مدینه نمی‌تواند داشته باشد و تنها می‌تواند عبد و خادم مدینه باشد. (فارابی، ۱۳۶۴: ۶۸-۷۰)



نمودار ۲. الگوی دوم برتری و ریاست در اندیشه فارابی



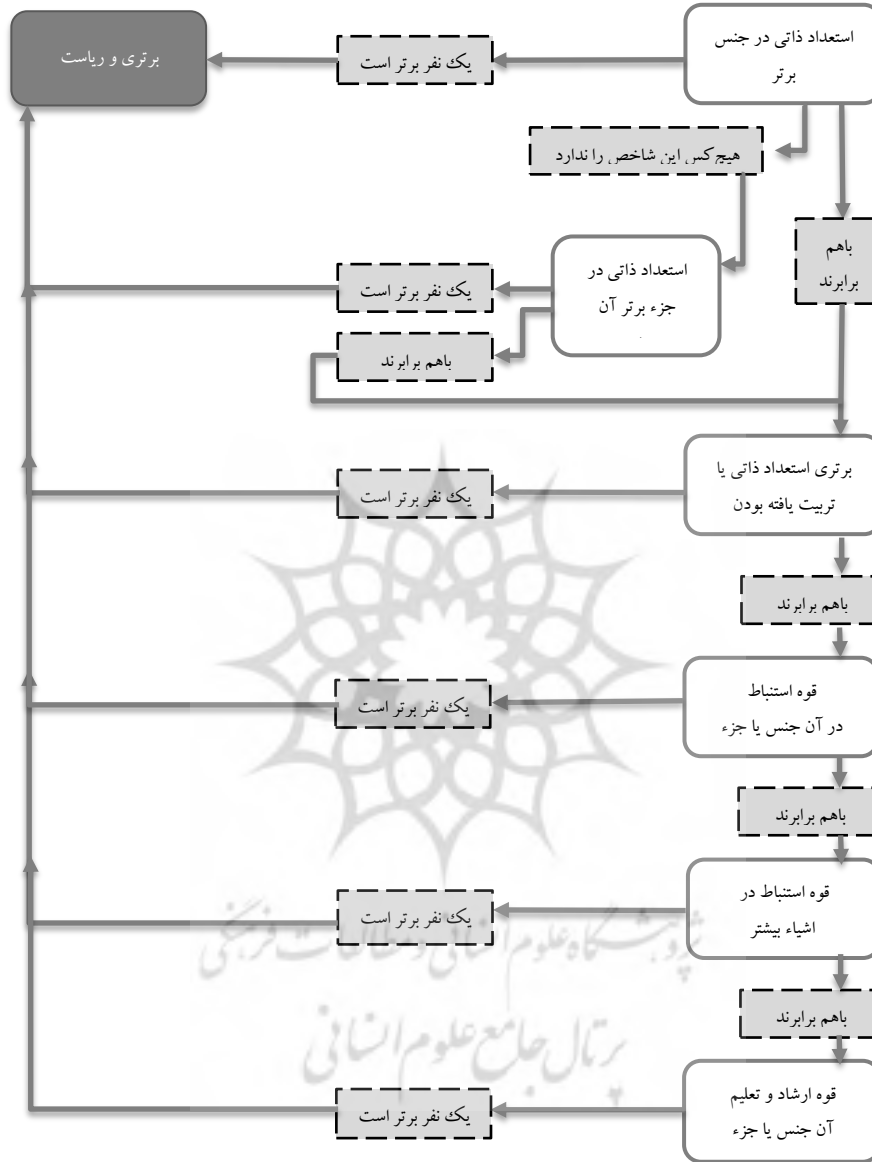
دو الگوی قبلی به خصوص الگوی اول بیشتر جنبه توصیفی از واقعیت رابطه بین رئیس و مرئوس دارند و آنچه در هر نوع ریاستی رخ می‌دهد را تبیین می‌کنند؛ مثلاً در الگوی اول حتی اگر کسی که شایستگی ریاست ندارد ولی دیگری را در راستای اهداف خود به کارگیرد، رئیس او خواهد بود. الگوی دوم نیز تا حدودی این گونه است، اما سومین الگوی مدنظر فارابی کاملاً تجویزی است و به دنبال آن است حق را به حق‌دار برساند.

این الگو بر مبنای استعدادهای ذاتی و میزان تربیت افراد به رتبه‌بندی جامعه می‌پردازد. در این الگو افراد جامعه به نسبت اجناس صنایع و علوم می‌باشند که بالطبع، استعداد آن را دارند بر یکدیگر برتری می‌یابند؛ یعنی هر کس که استعداد صنایع یا علوم برتری دارد بر دیگری ریاست می‌یابد. در مرتبه بعد کسانی که در یک جنسی آمادگی ذاتی و استعداد بالطبع یکسانی دارند، به حسب برتری اجزای آن جنس بر یکدیگر برتری می‌یابند و هر کدام که برای جزء برتری از آن جنس استعداد داشته باشد برتر خواهد بود. همچنین کسانی که در جنس یا جزئی از یک جنس از صنایع و یا علوم استعداد ذاتی دارند به حسب کمال یا نقص استعدادشان نیز بر یکدیگر برتری می‌یابند. (فارابی، ۱۹۹۶ م: ۸۵)

حال اگر افراد طبیعت و استعداد برابر داشته باشند با توجه به تربیتشان در راستای آنچه استعدادش را دارند، رتبه‌بندی می‌شوند. اگر تربیتشان هم مساوی باشد بر اساس قدرت استنباطشان برتری می‌یابند و کسی که در یک جنس قدرت استنباط دارد یا اشیاء بیشتری را می‌تواند استنباط کند نسبت به کسی که قدرت استنباط ندارد یا اشیاء کمتری را می‌تواند استنباط کند ریاست خواهد داشت. وجه تفاضل بعدی که فارابی برای برتری و ریاست افراد نسبت به یکدیگر ذکر می‌کند قدرت آن‌ها بر ارشاد و تعلیم آن جنس از صناعت یا علم به دیگران است. در اینجا مجدداً ابونصر فارابی نقش تربیت را متذکر می‌شود و تأکید می‌کند:

«کسانی که طبیعتاً در جنسی استعداد ذاتی کمتری دارند اگر نسبت به آن جنس تربیت شوند، از کسانی که در آن جنس صاحب طبیعت و استعداد ذاتی ممتازتری بوده ولی تربیت نشده‌اند برتر خواهند بود.» (فارابی، ۱۹۹۶ م: ۸۵-۸۶)

لذا گرچه فارابی استعداد ذاتی را ابتدا ذکر می‌کند؛ لکن در ادامه تربیت در راستای استعدادها اهمیت ویژه می‌یابد و حتی می‌تواند کسی که استعداد ذاتی کمتری دارد را به جایگاه بالاتر از افراد دارای استعداد ذاتی بیشتر برساند؛ البته کسی که هم استعداد ذاتی بالایی داشته باشد و هم همه استعدادهایش تربیت یافته باشند، بر همه کسانی که استعداد پایین‌تری دارند یا استعدادهایشان تربیت نشده است ریاست خواهد داشت.



نمودار ۳. الگوی سوم برتری و ریاست در اندیشه

از میان سه الگوی مطرح‌شده، فارابی الگوی اول را به‌دفعات بیشتری مورد تأکید قرار می‌دهد و معمولاً ریاست را با به کار گرفتن فضائل و کار دیگران در راستای اهداف خود تعریف می‌کند.

شاید بتوان دو الگوی دیگر را نیز ابعاد دیگری از همین تعریف دانست؛ به عبارت دیگر ثمره برتری فرد بر مبنای الگوی دوم و سوم نیز همین است که او می‌تواند دیگران را در راستای اهداف خود به کار گیرد. بر این اساس سه الگوی فوق‌گرفته جزئیاتشان با یکدیگر متفاوت است؛ اما تقریباً می‌توان گفت که نتیجه هر سه الگو یکی است و بر اساس هر سه الگو تقریباً افراد مشخص و یکسانی شایسته ریاست خواهند بود.

### دلالت‌های اندیشه فارابی در رابطه با اهداف تربیت زمامدار با توجه به مراتب ریاست بر مدینه

از مهمترین عناصر یک الگوی تربیتی تعیین اهداف تربیتی است که در واقع به ویژگی‌های مطلوب برای مرتبی می‌پردازد که مدنظر مری قرار گرفته است. الگوهای سه‌گانه فوق‌برای رتبه‌بندی کل جامعه است و رتبه افراد در یک صنعت یا علم و همچنین نسبت آن‌ها با صاحبان سایر صنایع و علوم را مشخص می‌کند؛ اما زمامداران چنین جامعه‌ای که در رأس این هرم قرار می‌گیرند باید در همه علوم و معارف برتر باشند تا بتوانند تمام جامعه را در راستای اهداف خود به کار گیرند و هدایت کنند. رئیس اول، امام، قانون‌گذار و یا فیلسوف تام در رأس این هرم قرار می‌گیرد که چنانچه پیش‌ازاین تبیین شد فارابی هر چهار واژه را معادل فیلسوف تام می‌داند که هر یک از جهتی به آن اسم نامیده شده‌اند؛ رئیس اول کسی است که در سلسله مراتب مدینه و جامعه بر همه ریاست دارد و مطلقاً کسی رئیس او نیست (فارابی، ۱۹۹۶ م: ۸۵-۸۸) و البته هم‌اوست که باید ملک و پادشاه باشد و نیاز به رهبری و هدایت هیچ‌کس ندارد. (فارابی، ۱۹۹۶ م: ۸۸-۹۰) امام کسی است که پیشرو بوده و دیگران برتری و کمال او را پذیرفته باشند، کسی که صنعتش، فضیلتش، فکر و علمش برتر از همه صناعات و فضائل و افکار و علوم باشد و نیروی دیگران را برای رسیدن به اغراض خود به کار می‌گیرد. (فارابی، ۱۹۹۵ م: ۹۳) قانون‌گذار کسی است که می‌تواند با قدرت فکر خود شرایطی را استنباط و استخراج کند که با آن بتوان قوانین را بالفعل نمود و به سوی سعادت حرکت نمود. (فارابی، ۱۹۹۵ م: ۹۱) پادشاه، ملک و مدبر‌المدن را از جهت اقتدار و قدرت بدین نام می‌نامند. (فارابی، ۱۹۹۵ م: ۷۴) و پیشه و کار او کشورداری و تدبیر مدن است. (فارابی، ۱۳۶۴: ۴۹)

علاوه بر ملک یا رئیس اول فارابی از جایگاه دیگری با عنوان مدنی یا مدیر شهر یاد می‌کند که مدیریت شهر را به عهده دارد و شاید بتوان آن را معادل شهردار امروزی قلمداد نمود. فارابی مدنی را خادم مدینه و جایگاهش را پایین‌تر از ملک و پادشاه می‌داند؛ چنانچه به‌عنوان مثال اگر کسی استعداد همه فضایل را داشته باشد و بتواند آن‌ها را محقق کند، او به بالاترین مراتب انسانی می‌رسد و او را انسان الهی می‌دانند که اگر چنین کسی یافت شود شایسته نیست به‌عنوان مدیر شهر خدمت مدینه را کند؛ بلکه او باید تدبیر همه شهرها را بکند و او ملک حقیقی است. (فارابی، ۱۳۶۴: ۳۰-۳۳)

تفاوت دیگر ملک و مدنی در اندیشه فارابی - که جایگاه پایین‌تر مدنی نسبت به ملک را نشان می‌دهد - این است که ملک حقیقی و مدبر همه شهرها<sup>۱</sup>، بهتر است فاضل باشد که صفات نیکو در او به‌صورت ملکات جایگزین شده باشد و اساساً علاقه و میلی به رذایل نداشته باشد؛ اما مدیر شهر و کسی که به عمران شهر می‌پردازد، بهتر است خویشان دار - یعنی کسی که گرچه هوای نفسش او را به رذایل دعوت می‌کند؛ ولی او با صبر با آن مخالفت کرده و فعل خیر انجام می‌دهد - بوده و کارهای او با شریعت هماهنگ باشد؛ چون خویشان دار به‌واسطه تلاش و کوشش خود صاحب فضیلت است و فضیلت اجتهاد نیز دارد، اگر هم خطایی انجام دهد، رئیس او را ننگه می‌دارند و مانع می‌شوند که خطای او به دیگران سرایت کند ولی اگر رئیس و سرپرست دچار خطایی شود، به دیگر مردم هم سرایت می‌کند. (فارابی، ۱۳۶۴: ۳۵)

با این توضیح فارابی رئیس اول را شایسته حکومت بر همه شهرها و پادشاهی می‌داند و به تبیین ویژگی‌های او می‌پردازد. از آن جا که فارابی به‌جای زمامدار در مواردی از لفظ ملک یا پادشاه، گاهی از عنوان رئیس اول یا حتی رئیس مدینه و گاهی از لفظ امام و فیلسوف استفاده می‌کند و ویژگی‌ها و وظایف ایشان را برمی‌شمرد؛ ما نیز در توصیف ویژگی زمامدار مطلوب فارابی سعی خواهیم کرد این نکته را مورد توجه قرار دهیم.

معلم ثانی برای ریاست بر مدینه فاضله چهار مرتبه ریاست را ذکر می‌کند که به ترتیب شرایط تحقق آن‌ها تسهیل می‌شود و در صورت یافت نشدن هریک از آن‌ها نوبت به بعدی می‌رسد و جانشین یکدیگر می‌گردند. لازم به ذکر است که مدینه در اینجا منظور یک شهر نیست و به

۱. مدبر المدن

عبارتی جامعه فاضله مدنظر فارابی است و رئیس مدینه را نباید معادل مدنی دانست، بلکه او ملک و پادشاه است.

### اول: رئیس اول

مرتبۀ اول «ملک» و پادشاه یا همان رئیس اول است. رئیس اول کسی است که اهل مدینه را بر اساس شایستگی‌های فطری و تربیتی آنها، مرتب می‌سازد و مراتب چنین شهری شبیه مراتب موجودات طبیعی خواهد شد که از سبب اول آغاز و تا ماده ادامه پیدا می‌کند و ملک و مدبر این مدینه شبیه سبب اول خواهد بود که باید مراتب و روابط مدینه را طوری قرار دهد که اهل مدینه را در ازین بردن شرور و کسب خیرات یکدیگر یاری دهد. (فارابی، ۱۹۹۶ م: ۹۵)

توصیف رئیس اول تا حدودی در بخش‌های قبلی گذشت اما در رابطه با ویژگی‌های رئیس اول فارابی مواردی را در کتب مختلف خود ذکر می‌کند.

فارابی در کتاب «اندیشه‌های اهل مدینه فاضله» ابتدا چند شرط کلی فطری و اکتسابی را ذکر می‌کند و معتقد است که رئیس اول باید از نظر مراتب انسانی در کامل‌ترین مرتبه باشد که به واسطه ارتباط و اتصال عقلی با عقل فعال، حکیم و فیلسوف تام؛ و به واسطه ارتباط قوه تخیلش با عقل فعال، دریافت‌کننده وحی و نبی می‌شود. همچنین باید نفس او کامل و به کلیه افعالی که به واسطه آن می‌توان به سعادت رسید، واقف باشد که این اولین شرط از شرایط رئیس اول است. شرط دیگر او این است که باید از قدرت بیانی برخوردار باشد که بتواند آنچه را می‌داند به خوبی مجسم کند. قدرت رهبری و ارشاد مردم به سعادت و اموری که به واسطه آن به سعادت و خوشبختی می‌توان رسید، از دیگر شرایط اوست. همچنین بدن و جسمش نیز باید استواری خاص برای امور جنگی را دارا باشد. (فارابی، ۱۳۶۱: ۲۷۰-۲۶۹)

فارابی پس از تبیین فوق، شروط دوازده‌گانه زیر را به‌عنوان شروط فطری و غیراکتسابی رئیس اول ذکر می‌کند:

۱. تام‌الاعضاء ۲. قوت در ادراک ۳. قوت حافظه ۴. فطن و هوشمند ۵. خوش‌بین ۶. دوستدار
- تعلیم (سختی مسیر رنجش ندهد) ۷. عدم آرز نسبت به خوردن و نوشیدن و دوری از لهو و لعب ۸.
- دوستدار راستی و راست‌گویان و دشمن دروغ و دروغ‌گویان ۹. نفس بزرگ و دوستدار کرامت
۱۰. بی‌ارزش بودن درهم و دینار نزد او ۱۱. بالطبع دوستدار داد و دادگری و دشمن ستم و

ستمگران باشد - از خود و اهل خویش داد بگیرد و مردم را به عدالت و انصاف تشویق کند و ستمدیده را بهترین روش پاداش دهد. ۱۲. دارای اراده سخت در انجام کاری که آن را لازم می‌داند. (فارابی، ۱۳۶۱: ۲۷۴-۲۷۱)

او چون می‌داند که جمع این دوازده شرط در یک نفر بعید است، داشتن شش شرط از دوازده مورد فوق را کافی می‌داند (فارابی، ۱۳۶۱: ۲۷۴) و شاید از همین جهت است که در فصول متنوعه تنها شش شرط اصلی برای رئیس اول ذکر می‌کند که عبارت‌اند از: حکمت، تعقل تام، قدرت اقلان، قدرت تخیل، قدرت جهاد و اینکه در بدنش چیزی - نقصی - که مانع جهاد شود، نباشد. از نظر او حکمت برترین علم‌هاست که علم به سبب اول - که وجود سایر موجودات از آن است - و نحوه تدبیر از جانب سبب اول و نفوذ آن در سایر اسباب تا آخرین موجودات است. (فارابی، ۱۳۶۴: ۶۱)

معلم ثانی همچنین در «سیاست مدنی» ضمن تأکید بر این سه ویژگی رئیس اول که همه علوم و معارف را بالفعل داشته و نیروی ادراک امور و وقایع تدریجی‌الوقوع و قدرت ارشاد دیگران را دارد؛ اضافه می‌کند که رئیس اول نیرویی قوی و کامل دارد تا به وسیله آن وظایف هر کس را به درستی مشخص نموده و افراد را در کاری که شایسته آن هستند، به کارگیرد و آنان را به سوی سعادت سوق دهد. (فارابی، ۱۹۹۶ م: ۸۸-۹۰)

همان‌گونه که گفته شد فارابی فیلسوف و رئیس اول را یکی می‌داند، لذا ویژگی‌هایی که برای فیلسوف ذکر می‌کند همپوشانی و شباهت زیادی با ویژگی‌های گفته شده برای رئیس اول دارد. از نظر او فلسفه واقعی صرف تعلیم علوم نظری نیست بلکه فیلسوف باید بالفطره دارای استعداد برای علوم نظری باشد و شرایطی که افلاطون در کتاب سیاست گفته است را دارا باشد که عبارت‌اند از: ۱. خوش فهم و دارای قدرت تصور اشیاء ۲. صبور نسبت به رنج تعلم ۳. اهل راستی و دوستدار آن و اهل عدل و دوستدار آن ۴. نداشتن میل افراطی به خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و پست دانستن لذات جنسی و درهم و دینار و ... به نحو فطری و از روی طبیعت ۵. داری بزرگی نفس نسبت به چیزهایی که نزد مردم زشت است ۶. داشتن ورع و مطیع بودن نسبت به خیر به آسانی و نسبت به شر به سختی ۷. داشتن اراده قوی نسبت به کارهای درست ۸. تربیت شده بر اساس قوانین و

عادات مبتنی بر فطرت ۹. متمسک به افعال فاضله ملت خویش که مخل به تمام آن‌ها یا مهم‌ترین آن‌ها نباشد ۱۰. متمسک به آنچه نزد مشهور فضائل محسوب می‌شود. (فارابی، ۱۹۹۵ م: ۹۶-۹۵)

به‌جز این ویژگی‌ها که مستقیماً فارابی ذیل عنوان ویژگی‌های رئیس اول برمی‌شمرد در جاهای دیگر نیز به برخی ویژگی‌ها اشاره می‌کند که البته ممکن است در غالب‌های فوق نیز قرار بگیرند؛ مانند اینکه فارابی پادشاه را سعادتمندترین افراد جامعه می‌داند که در مباحث قبلی بدان پرداختیم؛ (فارابی، ۱۳۶۴: ۴۷) یا اینکه معتقد است پادشاه باید انسان‌شناس و دارای قدرت تربیت انسان‌ها باشد؛ چنانچه قبلاً گفتیم فارابی مدیر شهر و پادشاه را پزشک جان‌ها و درمانگر جان‌ها می‌داند که باید از روان و جان انسان‌ها آگاهی داشته باشد و بیماری‌ها و علت آن‌ها را بداند، آگاه باشد که چگونه می‌توان خوی ناپسند و بیماری‌های جان را درمان نمود و ویژگی‌های نفسانی که به‌وسیله آن خوبی‌ها پدید می‌آید کدام است. (فارابی، ۱۳۶۴: ۹۳) در واقع فارابی پادشاه را مربی جامعه می‌داند و البته در این ویژگی با مدیر شهر یا همان مدنی مشترک است.

فارابی مجموع این ویژگی‌ها را خاص ارباب طبایع عالیه می‌داند که به عقل فعال پیوسته باشند و معتقد است در این رتبه، انسان مورد وحی الهی قرار می‌گیرد. ریاست این‌گونه افراد ریاست نخستین است که سایر ریاست‌ها از او ناشی می‌شود. مردمی که تحت ریاست چنین رئیسی باشند، مردم فاضله و مدینه آنان، مدینه فاضله خواهد بود. (فارابی، ۱۹۹۶ م: ۸۸-۹۰) و اگر این ویژگی‌ها در کسی جمع شود در سیره و افعال باید به او اقتدا شده و سخن و توصیه‌هایش مقبول واقع شود (فارابی، ۱۳۶۴: ۶۶-۶۷) و همه افراد در مدینه فاضله نیز باید با رعایت ترتیب از هدف و غرض او پیروی نمایند. (فارابی، ۱۳۶۱: ۲۶۴)

فردی با این ویژگی‌ها از نظر فارابی پادشاه است، حال چه در این زمینه گمنام باشد یا بنام؛ ابزار و وسایل شاهی برای او فراهم باشد یا خیر؛ گروهی فرمان‌بردار و پذیرای او باشند یا نه. همان‌طور که پزشک نیز چنین است. او پزشک است چه اینکه گمنام باشد یا بنام، کسی طبابت او را قبول کند یا پذیرا نباشد و چه اینکه ابزار آن موجود باشد یا خیر. مواردی چون فرمان‌پذیری مردم و مورداحترام بودن، مغلوب کردن سایرین و ... شرایط پادشاهی نیست بلکه این‌ها سبب‌هایی است که به دنبال پادشاهی می‌آید. (فارابی، ۱۳۶۴: ۴۹) در نهایت فارابی معتقد است:

«اگر چنین ملوکی در زمان واحد باشند چه این که در یک شهر باشند یا در یک امت باشند و یا در امت‌های متفاوتی باشند؛ همه آن‌ها در حکم یک ملک هستند چراکه همت، غرض، اراده و حرکشان یکی است و اگر در زمان‌های متفاوت یکی پس از دیگری باشند نیز مانند یک نفس واحد هستند.» (فارابی، ۱۹۹۶ م: ۹۰)

و هر کدام از ایشان می‌توانند هر گاه صلاح دیدند شریعتی که ملک قبل گذاشته است را تغییر دهند، چراکه ملک ماضی نیز اگر در زمان حال بود، آن تغییر را ایجاد می‌کرد. (فارابی، ۱۹۹۶ م: ۹۰)

همان‌طور که مشاهده شد، آنچه فارابی در مورد رئیس اول می‌گوید در مواردی بسیار به ائمه معصوم و پیامبران (علیهم‌السلام) نزدیک می‌شود؛ لکن نباید اندیشه‌های او در مورد رئیس اول را صرفاً منحصر در ائمه و انبیاء (علیهم‌السلام) دانست؛ زیرا به نظر می‌رسد انبیاء و ائمه الگوهای متعالی برای حکومت هستند و فارابی سعی دارد نسخه قابل تحقق این الگوها را در زمان غیبت معصومین (علیهم‌السلام) ارائه دهد.

### دوم: رؤسای افاضل

از آنجاکه فارابی خود می‌داند یافتن فردی با ویژگی‌های رئیس اول در همه اعصار کمی دور از انتظار است؛ الگوی «رؤسای افاضل» را معرفی می‌کند. اگر فردی با ۶ شرط حکمت، تعقل تام، قدرت اقتناع، قدرت تخیل، قدرت جهاد و اینکه در بدنش چیزی - نقصی - که مانع جهاد شود، یافت نشود ولی در افراد متعدد به صورت جداگانه بتوان این ویژگی‌ها را پیدا کرد، آن جمع به جای پادشاه قرار خواهند گرفت که به آن‌ها رؤسای اخیار یا ذوی‌الفضل گفته می‌شود. (فارابی، ۱۳۶۴: ۶۶-۶۷) فارابی در جای دیگر تعداد رؤسای افاضل را حداقل دو نفر می‌داند که یکی از آن‌ها حکمت و دیگری باقی شرایط را داشته باشد و یا اگر قرار است جمع بیشتری این ویژگی‌ها را دارا باشند، باید با یکدیگر هماهنگ باشند. (فارابی، ۱۳۶۱: ۲۷۷-۲۷۵)

### سوم: رئیس سنت

اگر در عصری انسانی با شرایط رئیس اول یافت نشد، شریعی که او تدبیر و ترسیم کرده مکتوب و حفظ می‌شود و بر اساس آن مدینه اداره می‌شود و رئیسی که با این شرایع و قوانین



مکتوب و مأخوذ از ائمه گذشته شهر را مدیریت می کند را رئیس سنت می نامند. (فارابی، ۱۹۹۶ م: ۸۸-۹۰)

ابونصر در برخی موارد بعد از رئیس اول، به رؤسای افاضل اشاره نکرده است و در صورت یافت نشدن رئیس اول، رئیس سنت را پیشنهاد می دهد که این امر می تواند به این دلیل باشد که فارابی رئیس اول و روسای افاضل را یکی می بیند؛ زیرا ویژگی های آنان نیز یکسان بوده و تنها تفاوت در تعداد است. در واقع رؤسای افاضل نیز مانند رئیس اول می توانند شرایع و قوانین را ترسیم نمایند و لازم نیست مانند رئیس سنت تابع شرایع رؤسای پیشین باشند. به هر حال اگر رئیس اول و رؤسای افاضل یافت نشدند نوبت به رئیس سنت می رسد که باید شش ویژگی زیر را دارا باشد:

۱. شرایع و سنت های گذشته که امامان اول - رؤسای اول - به وسیله آن تدبیر مدن می کردند را بشناسد. ۲. قدرت تمیز نسبت به مکان ها و حالاتی که باید آن سنت ها را متناسب با هدف امامان اول، به کار گرفت داشته باشد. ۳. قدرت استنباط داشته باشد تا بتواند آنچه در سنن گذشته تصریح نشده است را با تبعیت از آن سنت ها استنباط کند. ۴. قدرت رأی و تعقل در حوادث جدیدی که شهر با آن ها حفظ می شود و در سیره گذشتگان رخ نداده است، را داشته باشد. ۵. قدرت تخیل و ابداع داشته باشد. ۶. توانایی جهاد کردن داشته باشد. (فارابی، ۱۳۶۴: ۶۶-۶۷)

در کتاب آراء اهل مدینه فاضله، فارابی معتقد است که جانشین رئیس اول کسی است که از بدو تولد شرایط فطری دوازده گانه گفته شده برای رئیس اول را دارا باشد - که البته به نظر می رسد در حد پایین تری از آنچه برای رئیس اول گفته بود، مورد انتظار فارابی باشد - و در بزرگ سالی شش شرط اکتسابی زیر برای او به وجود آید:

۱. حکیم ۲. آگاه و نگهبان شرایع و سنت های رؤسای اول و انجام کارهای خود منطبق با آن. ۳. توان استنباط مسائلی که در شریعت نیست با تبعیت از روح شریعت گذشتگان ۴. توان استنباط مسائل جدیدی که برای پیشینیان رخ نداده با رعایت مسائل مدینه ۵. قوت بیان برای ارشاد و هدایت مردم ۶. قوت جسمی برای مقاومت و ثبات در جنگ (فارابی، ۱۳۶۱: ۲۷۷-۲۷۵)

در مجموع می‌توان گفت تأکید معلم ثانی در تبیین ویژگی‌های رئیس سنت، بر قوه اجتهاد و توان استنباط مسائل جدید بر اساس شرایع مشخص شده از سوی رؤسای پیشین است و از همین رو آن را رئیس سنت می‌نامد که قرار است بر اساس سنت پیشینیان حکم کند.

#### چهارم: رؤسای سنت

در پایان اگر بازهم فردی با ویژگی‌های رئیس سنت یافت نشد فارابی پیشنهاد ریاست گروهی را می‌دهد که اگر ویژگی‌های رئیس سنت در جماعتی از افراد بود، این جماعت قائم‌مقام رئیس سنت خواهند شد و آن‌ها را «رؤسای سنت» می‌نامد. (فارابی، ۱۳۶۴: ۶۶-۶۷)



نمودار ۴. اولویت‌های ریاست بر مدینه

#### دلالات‌های اندیشه فارابی در رابطه با چگونگی و مراحل تربیت زمامدار

اغلب اندیشمندانی که در رابطه با زمامداری اندیشیده‌اند، بیشتر از ویژگی‌های زمامداران سخن گفته‌اند و کمتر به چگونگی تربیت ایشان پرداخته‌اند؛ اما از آنجا که فارابی به تبعیت از افلاطون، زمامدار را محور جامعه و تربیت او را لازمه تربیت جامعه می‌داند، تلاش کرده است به چگونگی و فرایند تربیت زمامدار نیز بپردازد.

#### الف) نسبت تربیت و فطرت در شکل‌گیری شخصیت زمامدار

تربیت به معنای خاص آن و فطرت را می‌توان به‌عنوان دو مورد از عوامل تربیت زمامداران به معنای عام آن<sup>۱</sup> در اندیشه فارابی دانست. فارابی در تبیین خود، این دو را جدای از هم تبیین کرده و به‌نوعی برخی ویژگی‌ها را فطری و ذاتی افراد و برخی ویژگی‌ها را اکتسابی، تربیتی - به معنای خاص - و قابل ایجاد کردن دانسته است.

۱. تربیت به معنای عام شامل هر آن چیزی می‌شود که سبب شکل‌گیری شخصیت فرد می‌شود و مواردی چون استعدادها، ذاتی و فطری را نیز شامل می‌شود؛ لکن منظور از تربیت به معنای خاص صرفاً اعمالی از سوی خود فرد یا دیگری به‌منظور شکوفاسازی استعدادها یا ایجاد ملکاتی در فرد است.

همان‌طور که در بخش ویژگی‌های زمامداران مشاهده شد فارابی نقش مهمی برای ویژگی‌های فطری زمامدار قائل است و حتی ویژگی‌هایی چون عدالت دوستی را فطری و ذاتی افراد می‌داند؛ در مورد ویژگی‌های فیلسوف نیز معتقد است فیلسوف باید بالفطره دارای استعداد برای علوم نظری و البته تربیت شده بر اساس قوانین و عادات مبتنی بر فطرت، باشد؛ (فارابی، ۱۹۹۵ م: ۹۶-۹۵) و یا در سومین الگوی برتری و ریاست در مدینه که پیش‌تر بررسی شد، معیار برتری داشتن و ریاست، استعدادهای فطری یا طبیعی برتر در کنار تربیت است و اگرچه ابتدا به ویژگی‌های طبیعی و فطری می‌پردازد؛ لکن از تربیت نیز غافل نمی‌شود و حتی اثر آن را بالاتر از برتری استعداد ذاتی برمی‌شمرد. (فارابی، ۱۹۹۶ م: ۸۵-۸۶)

او معتقد است که ممکن نیست فردی به صورت اتفاقی رئیس اول مدینه شود، برای فردی این امر تحقق می‌یابد که اولاً فطرتاً و بالطبع مهیا برای ریاست باشد و دوماً صاحب هیئت و ملکه خاص ارادی مربوط به ریاست باشد که آن نیز برای کسی حاصل می‌شود که بالطبع مفطور و مهیای ریاست باشد. (فارابی، ۱۳۶۱، ۲۶۴)

فارابی با تأیید ضمنی این مقدمه که هر انسانی جدای از سایر انسان‌ها از روی فطرت، با فضیلتی آفریده شده است، نتیجه می‌گیرد که پادشاهان صرفاً با اراده خود پادشاه نیستند، بلکه طبیعت نیز در این امور نقش دارد، همان‌طور نیز خدمتکاران آنان اولاً از روی طبیعت خدمتکارند و ثانیاً از روی اراده. در واقع هر کسی آنچه را که با طبیعت خود برای آن آماده شده است را کامل می‌کند و اگر مطلب از این قرار باشد، باید فضیلت نظری برتر، فضیلت فکری برتر، فضیلت خلقی برتر و صناعت عملی برتر را در کسانی جستجو کرد که این امور در آن‌ها به‌طور طبیعی اعداد شده‌اند و آن‌ها صاحبان طبیعت‌هایی هستند که به‌طور جدی از سایر طبایع، برتر و قوی‌ترند. (فارابی، ۱۹۹۵ م: ۶۹-۷۰)

البته معلم ثانی همه فضایل را اکتسابی و غیر فطری می‌داند و بر این باور است که داشتن استعداد به معنای داشتن فضائل یا رذایل نیست، چنانچه داشتن استعداد در یک حرفه به معنی داشتن آن حرفه نیست مگر اینکه با تکرار و عادت به آن دست یابد. از این‌رو طبیعت جزء فضایل یا رذایل نیستند و افراد برای آن‌ها برخلاف فضایل و رذایل، مدح یا ذم نمی‌شوند، گرچه از باب

اشتراک لفظ ممکن است بعضی از آن‌ها به عنوان فضیلت یا نقص نیز دانسته شود. (فارابی، ۱۳۶۴: ۳۰-۳۲)

براین اساس داشتن استعداد فطری یک عامل و تربیت و حرکت به سمت کمال آن و تبدیل آن به فضایل، عاملی دیگر است که در اندیشه فارابی شخصیت زمامدار را شکل می‌دهد و می‌توان گفت در مرحله انتخاب افراد برای تربیت، ویژگی‌های فطری موضوعیت می‌یابند و اگر کسی استعداد و ویژگی‌های فطری را ندارد، گزینه مناسبی برای سرمایه‌گذاری به منظور تربیت زمامدار نخواهد بود. البته فارابی خود بر این باور است که افراد داری استعداد کمتر در یک جنس، اگر نسبت به آن جنس تربیت شوند، از کسانی که در آن جنس طبیعت ممتازتری داشته‌اند ولی تربیت نشده‌اند نیز، برتر می‌شوند؛ (فارابی، ۱۹۹۶ م: ۸۵-۸۶) لذا می‌توان گفت وجود حداقلی استعدادها و ویژگی‌های فطری لازمه رسیدن به مراحل بعدی تربیت زمامدار است و با وجود اهمیت تربیت، نمی‌توان ویژگی‌های فطری را نادیده گرفت.

فارابی از جمله عوامل اثرگذار بر ویژگی‌های فطری و طبیعت افراد و به تبع تربیتشان را محل سکونت و آب‌وهوا می‌داند و بر این نظر است که در محل‌های سکونت مختلف، افرادی با اخلاق متفاوت متولد می‌شوند، در صحراها افرادی با ملکه خشونت و دوراندیشی و شاید شجاعت و در مساکن محصور افرادی با ملکه ترس و وحشت متولد می‌شوند. (فارابی، ۱۳۶۴: ۴۰) همچنین وراثت را عامل دیگری در شکل‌گیری ذاتیات فرد برمی‌شمرد؛ (فارابی، ۱۴۲۷ ق: ۴۸) البته در موضوع تربیت زمامدار اشاره‌ای به وراثت یا محل تولد و آب‌وهوا نمی‌کند و تنها به زمامداران توصیه می‌کند که به آب‌وهوای محل تولد، در ارتباط با مردم اقلیم‌های مختلف توجه داشته باشند. به رغم اهمیت تربیت در کنار ویژگی‌های ذاتی و فطری زمامداران، معلم ثانی چندان به صراحت در مورد متولی تربیت زمامداران سخن نمی‌گوید؛ لکن از سویی خانواده و تربیت خانوادگی را علاوه بر انتقال ویژگی‌های ارثی در تربیت فرد نیز مؤثر و صاحب نقش می‌داند؛ (فارابی، ۱۴۲۷ ق: ۴۸) و از سوی دیگر یکی از ویژگی‌های برجسته رئیس مدینه را قدرت ارشاد و تعلیم افراد برمی‌شمرد (فارابی، ۱۳۶۱: ۲۷۰-۲۶۹) که متولی اصلی اداره جامعه و تربیت افراد و هدایت ایشان به سمت سعادت است و به تبع تربیت زمامداران و آماده‌سازی ایشان برای اداره جامعه نیز بر عهده او خواهد بود.

## ب) تربیت نظری و عملی زمامدار

آنچه از ویژگی‌های فطری گفته شد در واقع مواردی است که باید در گزینش اولیه، برای مراحل بعدی تربیت مدنظر قرار داد، اما فارابی چنانچه گفته شد فضایی را نیز برای زمامداران ذکر می‌کند که نیاز به تربیت دارند.

به طور کلی در نگاه فارابی فضائل و رذایل انسان دو دسته‌اند، نظری یا نطقی (حکمت، عقل، کیاست، فهم و...) و عملی یا خلقی (عفت، شجاعت، سخا و...) (فارابی، ۱۳۶۴: ۳۰-۳۲) و زمامدار به هر دو دسته این فضایل نظری و عملی نیازمند است. (فارابی، ۱۹۹۵: ۷۶-۷۸)

در اندیشه فارابی فضایل نظری پیش‌زمینه‌های ضروری فطری دارند و آنجا که ویژگی‌های فیلسوف را برمی‌شمرد می‌گوید اگر جوان این ویژگی‌ها را داشته باشد و سپس به تعلم فلسفه پردازد ممکن است به فیلسوف باطل و دروغین مبدل نشود. منظور او از فیلسوف دروغین کسی است که بدون آمادگی طبعش علوم نظری را یاد گرفته است. چنین کسی چون طبع اولیه و عادات ثانویه‌اش با علوم فراگرفته مطابقت ندارد و در جنگ است به مرور تا سن کمال علوم فراگرفته را نیز از دست می‌دهد. فیلسوف باطل به غرض یادگیری فلسفه پی نبرده است و فقط به علوم نظری یا جزئی از آن دست یافته است. (فارابی، ۱۹۹۵: ۹۵-۹۶)

در مقابل فضایل نظری، فضایل خلقی تنها با تکرار زیاد افعال و عادت به آن به وجود می‌آیند و هیچ‌یک فطری نیستند، گرچه ممکن است با داشتن استعداد برخی فضائل و رذایل، انجام فعلی که عادت به آن منجر به فضیله یا رذیله می‌شود، راحت‌تر باشد. (فارابی، ۱۳۶۴: ۳۰-۳۲)

در اندیشه مؤسس فلسفه اسلامی، عقل نظری با بحث و قیاس به دست نمی‌آید؛ بلکه بالطبع حاصل می‌شود. علم یقینی از مقدمات یقینی -مانند اینکه کل بزرگ‌تر از جزء است- شروع می‌شود و از آن سایر علوم نظری حاصل می‌شود و عقل نظری تا وقتی که این مقدمات برای فرد حاصل نشده است، بالقوه و در صورتی که برایش حاصل شود بالفعل می‌شود و در این صورت او می‌تواند سایر علوم نظری را نیز استنباط کند. چنین قوه‌ای ممکن نیست خطا کند و تنها به علوم صادق یقینی خواهد رسید. (فارابی، ۱۳۶۴: ۵۱)

فضایل نظری با آموختن علوم نظری کامل می‌شود و برای فراگیری علوم نظری به پادشاهان، فارابی مقدماتی را لازم می‌داند که آن‌ها باید در ابتدا مقدمات اولیه و سپس احوال و ترتیب

مقدمات را بیاموزند. نفوس این افراد قبل از درگیر شدن با آموزش‌های نظری، باید قوی شود. (فارابی، ۱۹۹۵ م: ۷۲) آن‌ها بسیاری از مطالب نظری را از راه تخیل و بدون نیاز به استدلال و تعقل می‌فهمند که تنها در صورتی امکان‌پذیر است که قبل از آن معلومات بسیاری - که مبادی بعید و غیر جسمانی است - را تعقل نموده باشند و این معلومات را سزاوار است با راه‌های اقناعی و با استدلال فراگیرند و لازم است که با مثال‌های مرتبط و قابل فهم برای همه، در نفس متعلمین به طور اقناعی جا بگیرد. (فارابی، ۱۹۹۵ م: ۷۳) معلم ثانی معتقد است:

«این افراد را باید به همان ترتیبی که افلاطون گفته است و سایر آداب از کودکی تربیت نمود تا به بزرگسالی برسند و از بین آن‌ها افرادی را برای ریاست جزئی برگزینند و به مرور و مرتبه مرتبه ارتقاء دهند تا در سن هفتادسالگی به ریاست عظمی برسانند.» (فارابی، ۱۹۹۵ م: ۷۲)

اما عقل عملی برای انسان با کثرت تجربه و مشاهده محسوسات به دست می‌آید و تا قبل از آن بالقوه است. (فارابی، ۱۳۶۴: ۵۴) فضایل عملیه و صناعت‌های عملی به این ترتیب تعلیم داده می‌شوند که افعال آن‌ها به صورت عادت درآید و این به دو طریق رخ می‌دهد؛ راه اول استفاده از گفتارهای اقناعی است، گفتارهایی که باعث انفعال نفس مخاطب شود و سایر گفتارهایی که این افعال و ملکات را در نفس تمکین بخشد، تا جایی که اراده آن‌ها بدون اکراه به سمت انجام این افعال سوق پیدا کند و این امر با استفاده از صنایع منطقی امکان‌پذیر است. راه دیگر برای تربیت و تعلیم فضایل و صنایع عملی از طریق اکراه است، این راه برای کسانی استفاده می‌شود که بدون اکراه، برای فعل خوب اقدام نمی‌کنند و سخن نیز در ایشان اثر ندارد. (فارابی، ۱۹۹۵ م: ۷۳)

شاید با توجه به همین ضرورت تکرار و عادت برای آموزش صنایع عملی است؛ که ابونصر معتقد است انسان عاقل قوه تجربه را با نظارت رئیس اول به کار می‌بندد و آن را در سیاست فاضله تمرین می‌کند و در نتیجه از آن قوه برتر و نافع برای سیاست فاضله به وجود می‌آید و او در نهایت به ریاست می‌رسد و کسی که بالقوه ریاست فاضله داشته باشد بدین وسیله ریاست او بالفعل می‌شود. (فارابی، ۱۳۶۴: ۹۳-۹۴) همچنین بر این باور است که هر یک از افراد شهر باید تنها یک حرفه و عمل داشته باشند، چه در مرتبه ریاست باشند و چه در مرتبه خدمت؛ چراکه اولاً هر انسانی مناسب کاری است و نه کارهای دیگر، ثانیاً اگر هر فردی تنها مشغول یک کار شود و از جوانی آن را شروع کند، آن عمل را محکم‌تر، بهتر و کامل‌تر می‌تواند انجام دهد و ثالثاً اینکه بسیاری از

کارها وقت مشخص دارند و اگر کسی به دو کار مشغول باشد، ممکن است عمل به یکی باعث از دست رفتن وقت عمل دیگر شود. (فارابی، ۱۳۶۴: ۷۵)

## بحث و نتیجه گیری

فارابی می‌خواهد آرمان شهر خود را بسازد و تحقق آن را در گرو رئیس مدینه می‌داند و از همین رو در اندیشه او رئیس مدینه بر مدینه مقدم است؛ لذا مانند افلاطون تمرکز ویژه‌ای بر موضوع تربیت زمامدار و رئیس مدینه داشته است. از همین رو تربیت زمامدار در اندیشه فارابی بر خلاف بسیاری اندیشمندان دیگر محدود به تبیین ویژگی‌های فرد حاکم نشده و او برای تربیت چنین فردی از دوران کودکی و آموزش‌های مربوط به آن تا جوانی، میانسالی و پیری ایده‌های تربیتی دارد.

همان‌طور که در بحث جایگاه تربیت زمامدار در اندیشه فارابی بحث گردید، هدف غایی ابونصر از تربیت زمامدار، ایجاد مدینه فاضله است، مدینه‌ای که به سمت سعادت حرکت می‌کند. در واقع هدف نهایی او از تربیت زمامداران، سعادت مدینه فاضله است. سعادت بالاترین جایگاه را در اندیشه او دارد و از برای تحقق سعادت است که موضوع تربیت زمامدار برای او اهمیت می‌یابد. تصویری که فارابی از انسان ارائه می‌دهد اولاً دارای استعدادهایی فطری و ذاتی از بدو تولد است و ثانیاً قابلیت و امکان تربیت و رشد دارد؛ لذا برای تربیت زمامدار مطلوب خود اولاً استعدادیابی بر مبنای ویژگی‌های فطری و ذاتی را لازم می‌داند و سپس برای تربیت افراد به‌منظور به دست آوردن سایر ویژگی‌های اکتسابی ضرورت قائل می‌شود؛ بنابراین ذیل عناوین رئیس اول، حکیم و فیلسوف تام و پادشاه، هم ویژگی‌های فطری و ذاتی و همچنین ویژگی‌های اکتسابی را برمی‌شمرد و در سطحی پایین‌تر نیز ویژگی‌های رئیس سنت را مورد اشاره قرار می‌دهد که مفصلاً به آن پرداختیم.

مهم‌ترین و جامع‌ترین ویژگی مدنظر فارابی برای رئیس اول حکمت است. او در جستجوی زمامداری حکیم است که نه تنها فضایل نظری را کسب کرده بلکه آن را در عمل نیز به کار بسته است. ویژگی‌های زمامدار مطلوب فارابی در موارد قابل توجهی ذاتی و فطری هستند و در مواردی نیز اکتسابی و تربیت‌پذیر؛ از همین رو برخی از این ویژگی‌ها را جهت شناسایی، استعدادیابی و

گزینش ذکر می‌کند و برای برخی دیگر روش‌های تربیتی، به‌منظور ایجاد آم و ویژگی‌ها در افرادی که استعداد اولیه را دارا هستند، ذکر می‌کند.

حکیم مدنظر فارابی در رأس هرم جامعه قرار می‌گیرد؛ جامعه‌ای که به‌صورت سلسله‌مراتبی از رئیس اول در رأس آغاز و تا افرادی که توانمندی هیچ‌گونه استعدادی را ندارند، در قاعده هرم نظم می‌یابد. او برای شکل‌گیری و طبقه‌بندی این جامعه نیز قواعد نسبتاً دقیقی را ذکر می‌کند.

گرچه فارابی به نسبت ایدئال‌گراست و طرح جامع و کلانی برای مدینه فاضله مطلوب خود ارائه می‌دهد؛ اما می‌داند که حکیم مدنظر او لزوماً در همه زمان‌ها دست‌یافتنی نیست؛ لذا الگوهای جایگزین ارائه می‌دهد. ریاست سنت در اندیشه ابونصر، مبتنی بر اجتهاد از اندیشه‌ها و دستورات حکیم و رئیس پیشین است. با توجه به عقاید شیعی فارابی، قطعاً در زمانی حکیم و زمامدار مطلوب او حکومت کرده است؛ حال در سایر زمان‌ها یا چنین حکیمی به‌صورت فردی و یا شورایی یافت می‌شود و یا فرد یا شورایی که می‌تواند از سیره و دستورات آن رئیس پیشین، اجتهاد کند و بر اساس مقتضیات زمانه خود دستورات را تطبیق دهد، حکومت را به دست می‌گیرد. فارابی تلاش می‌کند از این طریق، فقدان زمامدار مطلوب خود در اکثر زمان‌ها را جبران کند.

درواقع گرچه فارابی از ایده حکیم شاهی، به‌عنوان آرمان‌شهر کوتاه نمی‌آید اما با طرح نوعی از حکومت که به‌جای حکیم، جمعی از افاضل یا رئیس و یا رؤسای سنت بر مسند شاهی تکه زده‌اند، می‌خواهد قدری به واقعیت نزدیک شده و به‌نوعی برای حکومت در زمان نبودن معصوم (علیه‌السلام) ایده پردازی کند. از همین رو تفاوت اصلی رئیس سنت با رئیس اول، اجتهاد است. رئیس اول خود قانون وضع می‌کند؛ اما رئیس سنت مجتهدی است که قوانین وضع شده توسط رئیس اول و مصادیق متناسب با نیاز روز آن را استنباط می‌کند و در غیبت رئیس اول، ریاست مدینه را بر عهده می‌گیرد.

ابونصر تربیت زمامدار را در دو بُعد نظری و عملی پی می‌گیرد و برای هر بُعد، مراحل ذکر می‌کند. در بعد عملی، گرچه استعداد می‌تواند کمک‌کننده باشد؛ لکن تربیت عملی چندان وابسته به پیش‌زمینه‌های فطری نیست و با تکرار از روش اقناع یا اکراه تبدیل به عادت و فضیلت می‌شود؛ اما در بعد نظری برای تربیت پادشاهان و زمامداران، توجه به ویژگی‌های فطری، گام اول و تعیین‌کننده است به‌نحوی که بدون تحقق آن فارابی امیدی به عدم انحراف مسیر تربیت ندارد.



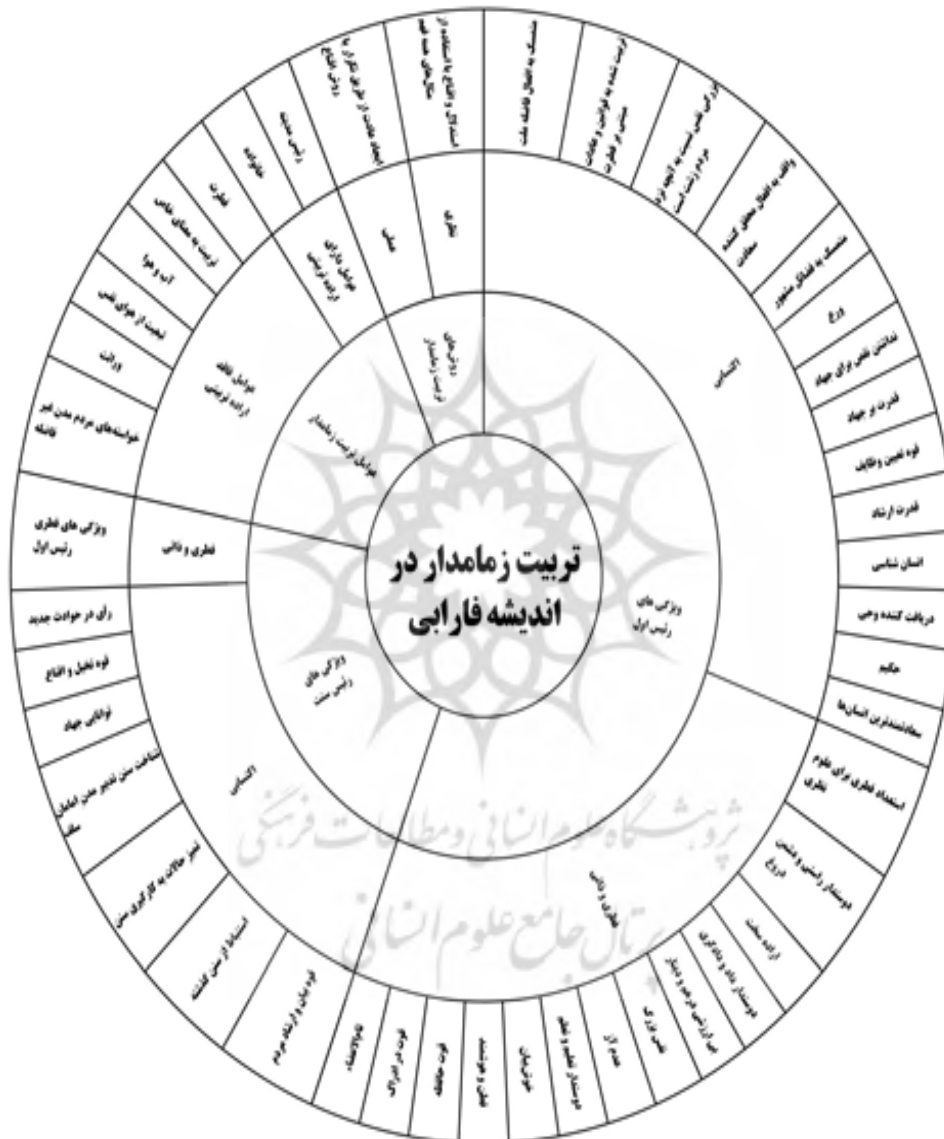
بعد از این مرحله نوبت به آموزش می‌رسد و نفوس افراد با درگیری با این آموزش‌های نظری قوت یافته و در نهایت از بین آن‌ها افرادی برای ریاست انتخاب می‌شوند. پس از این مراحل، از میان افراد آموزش دیده، افرادی برای ریاست جزئی انتخاب می‌شوند و به مرور تا سن هفتادسالگی به ریاست عظمی می‌رسند.

ابونصر در تربیت نظری زمامدار، آموزش با روش اقتناع و استدلال و در تربیت عملی، ایجاد عادات عملی از طریق تکرار با روش اقتناع و اگر جواب نداد استفاده از زور و اکراه را پیشنهاد می‌کند و در جای دیگر تمرین و تجربه سیاست، در حضور رئیس اول را برای بالفعل نمودن استعداد بالقوه ریاست مورد توجه قرار می‌دهد. فارابی عواملی چون فطرت، تربیت به معنای خاص آن، آب و هوا و محل سکونت، خواست و اراده مردم در مدن غیر فاضله، وراثت و ... را از عوامل اثرگذار و فاقد اراده تربیتی بر تربیت زمامدار می‌داند.

در مجموع با توجه به دغدغه فارابی برای ایجاد و به سعادت رساندن مدینه فاضله، او از تربیت زمامدار و چگونگی آن بسیار سخن گفته است، اما شاید نقطه ضعف اندیشه‌اش مشخص نمودن متولی تربیت زمامدار است؛ فارابی گرچه به خانواده به‌عنوان نهادی مؤثر در تربیت افراد اشاره می‌کند؛ اما آن را متولی تربیت زمامداران نمی‌داند. شاید بتوان گفت پس از تشکیل مدینه فاضله، متولی تربیت زمامداران بعدی، رئیس مدینه باشد که وظیفه دارد هر کس را در مسئولیت م تناسب بگمارد؛ اما این سؤال قبل از تشکیل مدینه فاضله پررنگ‌تر می‌شود، چراکه معلم ثانی تشکیل مدینه فاضله را منوط به حضور رئیس اول و زمامدار مطلوب خود می‌داند و معلوم نیست در نبود چنین مدینه‌ای، زمامدار مطلوب فارابی چگونه باید پرورش یابد.

پژوهش حاضر در جستجوی دلالت‌هایی برای تربیت زمامداران در اندیشه فارابی بود و قطعاً پژوهش‌های بیشتری برای بررسی اندیشه‌های اندیشمندان دیگری چون غزالی، خواجه نظام‌الملک، خواجه نصیر و ... که در رابطه با تربیت کارگزاران و زمامداران اندیشیده‌اند، لازم است. علاوه بر این تطبیق این یافته‌ها با شرایط و اقتضات زمان حاضر و بهره‌گیری از آن‌ها برای ساماندهی الگوهای حکمرانی، نیاز به پژوهش‌هایی دیگر خواهد داشت که می‌توانند پیشنهادهایی برای پژوهش‌های بعدی در این حوزه باشند.

نمودار شماره ۵ تلاش کرده است تا شمایی از تربیت زمامدار در اندیشه فارابی را متناسب با آنچه در این مقاله بحث شد، نمایش دهد:



نمودار ۵. تربیت زمامدار در اندیشه فارابی

## فهرست منابع

- قرآن کریم
- ابن شعبه، حسن بن علی (۱۳۸۲)، **تحف العقول**، ترجمه: صادق حسن زاده. قم: آل علی (علیه السلام).
- اکبریان، رضا (۱۳۸۶)، مقایسه میان نظر ملاصدرا و فارابی درباره «رئیس اول مدینه»، **خردنامه صدرا**، شماره ۴۷.
- ایمانی، محسن؛ صدیقه، سروش (۱۳۸۸)، نظریه ابداعی فارابی در تربیت سیاسی و اهمیت آن در عصر حاضر، **روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران**، شماره ۱.
- بابازاده جودی، امیرسعید؛ پولادی، کمال؛ دیلم صالحی، بهروز (۱۳۹۷)، **زاممدار آرمانی در اندیشه سیاسی فارابی، سیاست متعالیه**، شماره ۹۷.
- باقری، خسرو (۱۳۹۰). **نگاهی دوباره به تربیت اسلامی**. تهران: مؤسسه فرهنگی مدرسه برهان.
- بحرانی، مرتضی (۱۳۹۵)، سلسله مراتب استخدام و استبعاد در مدینه (در فلسفه سیاسی فارابی)، **پژوهش نامه علوم سیاسی**، شماره ۴۲.
- بحرانی، مرتضی؛ شکوری، ابوالفضل (۱۳۸۷)، بررسی زیبایی نسبت دوستی و ریاست در اندیشه سیاسی فارابی، **تحقیقات فرهنگی ایران**، شماره ۴.
- جوان پور هروی، عزیز؛ اکبری بیرق، حسن (۱۳۸۹)، مطالعه تطبیقی نظریه ولایت فقیه و اندیشه سیاسی فارابی، **مطالعات انقلاب اسلامی**، شماره ۲۱.
- حسینی، محمدحسین (۱۳۸۸)، **جلوه نبوت، امامت و ولایت فقیه در رؤسای مدینه فاضله فارابی، ماهنامه معرفت**، شماره ۱۴۵.
- دانایی فرد، حسن (۱۳۹۵)، روش شناسی مطالعات دلالت پژوهی در علوم اجتماعی و انسانی: بنیان‌ها، تعاریف، اهمیت، رویکردها و مراحل اجرا، **فصلنامه روش شناسی علوم انسانی**، شماره ۸۶.
- رهبر معظم انقلاب، بیانات در تاریخ ۱۳۷۹/۰۷/۱۴.
- رهبر معظم انقلاب، بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی.
- زاید، سعید (۲۰۰۱)، **الفارابی**، قاهره: دارالمعارف.
- شریف الرضی، محمد بن حسین (۱۳۷۹)، **نهج البلاغه**، ترجمه: محمد دشتی. قم: مشهور.
- صادق‌لی، فاطمه؛ رویانی، وحید (۱۳۹۹)، مقایسه ویژگی‌های شاه در شاهنامه فردوسی با رئیس مدینه فاضله فارابی، **کهن نامه ادب پارسی**، شماره ۲.
- غالب، مصطفی (۱۹۹۵)، **الفارابی**، بیروت: دار و مکتبه الهلال.
- فارابی، ابونصر (۱۳۶۱)، **اندیشه‌های اهل مدینه فاضله**، ترجمه: سید جعفر سجادی. تهران: طهوری.
- فارابی، ابونصر (۱۳۶۴)، **فصول منتزعه**، تهران: مکتبه‌الزهراء (س).

- فارابی، ابونصر (۱۴۲۷ ق)، الحروف، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- فارابی، ابونصر (۱۹۹۵ م)، تحصیل السعاده، بیروت: مکتبه الهلال.
- فارابی، ابونصر (۱۹۹۶ م)، السياسه المدنيه، بیروت: مکتبه الهلال.
- فدایی، روح‌الله؛ اکبریان، رضا (۱۳۹۸)، مقایسه ویژگی‌های شاه در شاهنامه فردوسی با رئیس مدینه فاضله فارابی، آیین معرفت، شماره ۵۹.
- گروه نویسندگان زیر نظر آیت‌الله مصباح (۱۳۹۴)، فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی. تهران: مدرسه برهان.
- مجیدی، حسن (۱۳۹۲)، سعادت در اندیشه فارابی و توماس آکویناس، دوفصلنامه دانش سیاسی، شماره دوم، صص ۹۵-۱۱۴.
- مصطفوی، حسن (۱۳۶۸)، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- میرزا محمدی، محمدحسن (۱۳۸۳)، بررسی مقایسه‌ای اندیشه‌های فلسفی افلاطون و فارابی، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره ۴۷.
- نونی، ابراهیم (۱۳۸۶)، روایت سینوی نظریه سعادت در مقایسه با دیگر روایت‌ها، فصلنامه اخلاق، شماره ۹ و ۱۰، صص ۱۷۴-۲۰۳.
- Galston, Miriam (2014), **Politics and Excellence: The Political Philosophy of Alfarabi**, New Jersey: Princeton University Press.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی